

آفتابکاران

جلد پنجم

«یاد یاران»



آفتابکاران

جلد پنجم: یاد یاران
خاطرات زندان
محمود رؤیایی

انتشارات: امیرخیز اشرف
چاپ اول: ۳۰ دیماه ۱۳۸۶
بها: معادل ۸ دلار

فهرست

۷	یادداشت نویسنده:
۹	فصل اول
	ناگفته‌ها
۱۱	آیا تمام شد؟
۱۲	زخم نامرئی
۱۶	چرا قتل عام و چرا مرداد ۶۷؟
۲۳	قیمت سکوت!
۲۶	متهم ردیف اول
۳۰	عمق جنایت و آمار واقعی
۳۵	اعدام مجاهد با عنوان سرقت
۳۸	خنجری بر گلوی خانواده
۴۷	خلاصه کلام
۴۹	فصل دوم
	یادنامه

زاده شدن
بر نیزه تاریک
هم چون میلاد گشاده زخمی،

سفر یگانه فرصت را
سراسر
در سلسله پیمودن.

بر شعله خویش
سوختن
تا جرقه واپسین،
بر شعله خرمی
که در خاک راهش
یافته‌اند

... آه از که سخن می‌گوییم؟
ما بی چرا زندگانیم
آنان به چرا مرگ خود آگاهانند.

بیست سال گذشت، و هنوز بعد از آن ماجراها، فکر
می‌کنم به‌درستی عمق فاجعه را نفهمیده‌ام.

از فردای آزادی از زندان هر روز با واقعیتها و اخبار تازه‌یی روبه‌رو شدم. هر سال پرده‌یی از تابلو جنایت جلادان، و صلابت و نجابت یاران کنار رفت.

به بسیاری از خانواده‌های شهیدان مراجعه کردم، به دل‌های بیقرار و مزارهای بی‌نشان سرزدم. هرچه بود کینه و دشمنی دیرینه بود و زخم سینه‌های تبار. شقاوتی بی‌نظیر بود و عشقی بی‌همتا. خوب می‌دانم که هرگز نمی‌توانم دینم را به قهرمانانی که از همه چیزشان گذشتند و به فتوای خمینی «نه» گفتند ادا کنم. آن‌چه به یاد آورده‌ام و نوشته‌ام، قطره‌یی است از دریای رنج و فدای آفتابکاران و گوشه‌هایی از خاطرات آن روزگار با شهیدان و شاهدان شهرمان.

به عبارت دیگر، تا این‌جا تلاش کردم آن‌چه را با چشم دیده‌ام، به درستی و منصفانه منعکس کنم اما آن‌چه بر دلم گذشت و با نگاه دل دیدم و لمس کردم جایی نیامد.

بسیاری از مشاهدات، حرف‌ها و شنیده‌ها را هم نتوانستم بیان کنم. چون ظرفی برای بیانش نداشتم. نمی‌توانستم مشاهدات و حوادث آینده را وارد متن کنم. عمد داشتم ماجرا صریح، دقیق و واقعی باشد. شاید و حتماً خواننده‌یی که اطلاع چندانی هم از حوادث آن

روزگار ندارد، پس از مرور این نوشته‌ها با انبوه سؤاها و ابهامهای تازه مواجهه شود. سؤاها و ابهامهایی که برای خودم هم قابل پیش‌بینی بوده و در اغلب موارد همان حرفهای دل و ناگفته‌های ضمیرم بودند. تصمیم گرفتم در پایان کار چند سطر هم از زبان دلم بنویسم و از زبان آنان که ظنمین مظلومیتشان در هیچ گوشه نرفت و هیچ چشمی شاهد فداکاری و شکیمیایی و صلابتشان نبود. شاید این کار، ظرف و بهانه‌ی باشد که بتوانم با کنار زدن پرده‌هایی از شقاوت، برخی از سؤاها و ابهامهای احتمالی ذهن را هم برطرف کنم.

قبل از تلاش برای پاسخ به این موارد، یادآوری چند نکته را ضروری می‌دانم:

اول: احتمال دارد برخی اسامی و تاریخها دقیق نباشد و یا با کمی اختلاف آمده باشد. شاید هم برخی حوادث فراموش شده یا از قلم افتاده باشد. سعی کردم تا آنجا که حافظه‌ام یاری می‌کند؛ همه مطالب را به صورت دقیق بازگو کنم.

دوم: به منظور حفظ امانت و انعکاس تصویر واقعی تری از شرایط، هرچه در پیرامون و درونم گذشته را بی‌پرده بیان کرده‌ام. این به مفهوم تأیید کامل آن نظرات، عملکردها و تحلیلها نیست.

و آخر این که: اسامی افرادی که از زندان جان سالم به‌در برده‌اند را به این دلیل واضح؛ که دشمن هنوز حاکم و در کمین است، با اختصار و یا به صورت مستعار آورده‌ام تا از تهدید و آزار دشمن مصون باشند.

محمود رویایی

فصل اول

ناگفته‌ها

آیا تمام شد؟

شاید این اولین سؤالی باشد که در ذهن خواننده ایجاد می‌شود. خواننده‌یی که همراه من «دشت آتش» را دید، «سرود سیاوشان» و «صدای رویش جوانه‌ها» را شنید و از «دشت جواهر» عبور کرد؛ در مواجهه با صحنه زندانها و سلولهایی که در فردای قتل‌عام خالی شدند، با این سؤال روبه‌رو می‌شود که آیا مسأله حل شد؟ بازی تمام شد؟ کار به سرانجام رسید؟ چه شد؟ آیا با کشتار زندانیان سیاسی ماجرا هم تمام شد؟ ماجرا هنوز ادامه دارد. اما بازیگر اصلی در همین نقطه عوض می‌شود. این جا دیگر خواننده با پاسخی که «در عمل» به سؤال آخر می‌دهد، فصل بعد را شروع می‌کند.

همه ما روزانه با رفتار و گفتارمان چندین کتاب می‌نویسیم ولی چون جایی ثبت نمی‌شود توجه زیادی نمی‌کنیم. شاید حالا که نقش واقعی خودمان برجسته می‌شود، قبل از نوشتن، بیشتر فکر کنیم. یعنی هر کس هرطور که خواست ادامه می‌دهد و ادامه ماجرا را با قلم رفتارش می‌نویسد.

باید چند ثانیه خودمان را جای خواهر محمدرضا حجازی یا مادر غلامحسین

مشهدی ابراهیم و خانواده‌هایی قرار دهیم که در همان ایام آزادی فرزندان‌شان را انتظار می‌کشیدند، تا بفهمیم در کجا و چگونه زندگی می‌کنیم؟^۱

باید کنار آنان که هفت سال تمام، با عشق فرزندان‌شان، شب را و روز را و هنوز را گذراندند، بنشینیم، لحظه‌یی در اندوهشان درنگ کنیم. باید نگاه نگران مادرانی را که تا آخرین دم چشم به در دوخته و تقدیر تلخ را باور نکردند به یاد بیاوریم. آنان که سر به بیابان گذاشتند، آنان که با شنیدن خبر اعدام فرزندان‌شان، در دم جان باختند، و آنان که مرگ نابهنگام و بی‌دلیل کبوتران را تا آخرین نفس باور نکردند... تا بدانیم عزیزانمان چرا رفتند.

کافیست یک لحظه، تنها یک لحظه «احساس» پدری را شکار کنیم که دختر مجاهدش در وسط میدان شهر به جرم فساد اخلاق سربهدار شد! باید با گوش جان ناله‌های مادری که چهار فرزندش در یک هفته اعدام شد را بشنویم تا داغ یاران را و شکوه آفتابکاران را باور کنیم.

باید ایمان داشته باشیم که طوقیان کبود و همه آفتابکارانی که در برکه‌های سرخ تن شستند، پیش از همه و بیش از همیشه زندگی را دوست داشتند. باید با حمید لاجوردی و حسین نجاتی و پرویز و محمود و احمد و بقیه، مثل تشنه‌یی که زلال آب و آبی چشمه را می‌فهمد، عجین شویم تا بدانیم چرا رفتند؟

زخم نامرئی

در سال ۷۰ پس از آزادی از زندان سراغ بسیاری از خانواده‌های شهیدان رفتیم. هیچ اثری از مادر غلامحسین مشهدی ابراهیم، خواهر محمدرضا حجازی و بسیاری از بچه‌ها که تنها امید حیات و زندگی مادر یا خواهرشان بودند پیدا نکردم.

۱- اشاره به ۱۵۰ زندانی بند ملی کشته است که قرار بود به زودی آزاد شوند.

منزل حمید لاجوردی را پس از مدتی دوندگی در فردیس کرج پیدا کردم. با همه اشتیاقی که برای دیدن رویا و ایمان (فرزندانش) و پدر و مادرش داشتم وقتی دستم را به سمت زنگ بالا بردم دچار تردید و تشویش شدم. با خودم گفتم بیش از ۳ سال از شهادت «حمید» می‌گذرد، لابد مادرش تازه رخت عزایش را درآورده و همسرش هم ازدواج کرده است. پدرش خیلی حمید را دوست داشت، شاید با دیدن من داغش تازه شود و... اصلاً از کجا معلوم مادرش و بچه‌ها که گاهی، روزهای ملاقات دزدکی با آنان احوالپرسی می‌کردم مرا بشناسند و اعتماد کنند. از کجا معلوم تحویلیم بگیرند؟ اگر پرسیدند... بی‌اختیار و با تردید انگشت اشاره را روی زنگ فشار دادم و گفتم اگر رویا و ایمان نبودند، زیاد نمی‌مانم. احوالی از پدر و مادرش می‌پرسم و زود برمی‌گردم تا به مادر «مهران» هم سر بزنم. هنوز دغدغه داشتم. در باز شد. همین که مادر، مرا روبه‌رویش دید بی‌اختیار در آغوشم گرفت و درحالی که صورتم را می‌بوسید و اشک می‌ریخت گفت بوی «حمید» را می‌دهی. بعد هم وارد کوچه شد. رویا و ایمان را که مشغول بازی بودند بلند صدا کرد که بیایید عمو آمده. رویا آنقدر زیبا و بزرگ شده بود که باورم نمی‌شد. ایمان با همان عینک گرد سفید پَنسی هنوز چهره‌یی بازیگوش داشت.

وارد خانه شدیم. در یک لحظه متوجه شدم مادر مرا به یک سمت و بچه‌ها به سمت دیگر می‌کشند. وارد اتاق سمت راست که بچه‌ها دستم را می‌کشیدند و مادر زیاد رغبتی نداشت، شدیم. پدر «حمید» وسایل و تجهیزات دیالیز در بدنش نصب بود. روی زمین نشسته و به گوشه‌یی خیره شده بود. خم شدم، پیشانی و گونه‌هایش را بوسیدم. مادر با رنگی پریده و دغدغه‌یی که در لرزش صدایش دیده می‌شد گفت: آقا محمود پیش «حمید» بوده. پدر نگاهی کرد و درحالی که اشکش جاری شد، با لحنی محزون و آشفته گفت: چرا کُشتنت؟

مگه این بچه ها بابا نمی خوان مگه نگفتی بابا برمی گردم چرا کشتنت...؟
 بچه ها اشک می ریختند و مادر که حرص می خورد صدایش را بلند کرد و با
 عصبانیت گفت: بابا! این حمید نیست. این دوست حمید، محموده!...
 پدر کوتاه نمی آمد و یکریز ادامه می داد: مگه از دیوار مردم بالا رفته بودی؟
 مگه همه اهل محل هر جا گیر می کردن سراغ تو رو نمی گرفتن؟ مگه هنوز
 همه به اسمت قسم نمی خورن؟ پس چرا کشتنت؟ مگه دزدی کرده بودی مگه
 مال مردم خورده بودی که کشتنت مگه...؟

اشک می ریخت و با صدای بلند فریاد می کشید: آخه! چرا کشتنت...
 تصویری بزرگ و رنگی از حمید، مقابل پدر، روی دیوار بود. گلدانی کوچک
 در زیر عکس، با شاخه های کوچک و ظریف پیچک، اطراف تصویر، مثل
 حریری سبز بر گونه های سرخ عاطفه پیچیده بود. بوی اشک و صدای داغ در
 فضای کوچک اتاق می لرزید. پدر هنوز با اصرار می پرسید و می خواست بداند
 که با این همه درد و مشکل و بعد از این همه بی قراری و صبر و انتظار، فرزندش
 چرا کشته شد؟ کلیه، چشم، گوش و هوشش از کار افتاده بود و زبانش جز
 به یاد حمید باز نمی شد...
 چند ماه بعد سراغ خانواده مهشید رزاقی رفتم.

مهشید رزاقی؛ معروف به حسین، بازیکن تیم ملی فوتبال که به زیبایی
 خلق و خو در میان ورزشکاران و اهل محل مقصودبیک شمیران شهرت داشت،
 سال ۵۹ به دلیل هواداری از مجاهدین دستگیر شد. چند سال بعد، پس از پایان
 محکومیتش به او گفتند تنها زمانی آزاد می شوی که در مسجد میدان تجربیش،
 سازمان مجاهدین را محکوم کنی. پدرش که بی تاب و بی قرار حسین بود به
 اعتبار این که حکمش تمام شده و می آید، روزها و لحظه ها را با امید و انتظار
 شمارش می کرد. مرداد ۶۷، حسین در گوهردشت و برادر کوچکترش احمد در

اوین، سربهدار شدند و پر کشیدند. خانواده به دلیل شدت دلبستگی پدر به حسین، مرگش را کتمان کردند و مراسم عزاداریش را بدون حضور پدر برگزار کردند. هر روز هم با صحنه‌ی ساختگی و طرحی جدید از روحيات حسین و سفارشاتش در ملاقات برای پدر گفتند. ۴ سال بعد از ماجرای قتل عام، وقتی پدرش فهمید حسین را کشته‌اند و دیگر نمی‌آید، سگته کرد و در دم جان باخت.

البته نمونه‌های سگته و مرگ ناگهانی پس از شنیدن خبر شهادت فرزندان به یک یا چند مورد محدود نمی‌شود.

عزت‌الله مقبلی، هنرمند و بازیگر مشهور و قدیمی رادیو هم پس از شنیدن خبر اعدام ناگهانی و بی‌دلیل فرزندش (مسعود) سگته کرد و پس از چند روز جان سپرد. او که با وعده‌های دروغین پاسداران در انتظار و آرزوی «نجات» فرزندش بود، قبل از مرگش گفت یک عمر زخم دوری مسعود را در دلم تحمل کردم و تلاش کردم در برنامه‌های مختلف، لبخند را بر لبان کودکان و نشاط را در سینه مادران زنده کنم. ۷ سال آزرگار به امید دیدنش جان دادم و جمهوری اسلامی بیرحمانه قلبم را و کمرم را شکست.

هم‌چنین از دوستی شنیدم مادر مهران هویدا، تا چند سال هنوز خبر مرگ مهران را باور نکرده و روزها روی سکوی بیرون حیاط می‌نشست و می‌گفت: مهران می‌آید. پدر هم از داغ مهران دق کرد و مرد.

خدا می‌داند خانواده‌های بسیاری از بیماران لاعلاج یا آنها که نقص عضو داشتند مانند: طیبه خسروآبادی، محسن محمدباقر (که هر دو فلج مادرزاد بودند) کاوه نصاری (بیماری صرع و فلج) علی‌اکبر ملاعبدالحسینی، عباس افغان و آنان که مقدمات آزادی‌شان هم فراهم شده و خانواده برای بردنشان آمده بودند، وقتی با ساک و وسایل به جامانده‌شان روبه‌رو شدند، دچار چه

حالی شدند و چه به روزشان آمد!

در همین دوران (پس از آزادی و مراجعه به خانواده‌های شهیدان)، به خانواده‌هایی برخوردیم که دیگر هیچ علاقه و اشتیاقی به زنده ماندن نداشتند. پدری بعد از دو مرتبه سگته ناقص، تختش را (در بیمارستان) به سمت شمال غرب برگرداند و در پاسخ پرستاری که علت جابه‌جایی تختش را پرسید گفت: دقایق آخر زندگی است. تختم را رو به قبله گذاشتم تا راحت بمیرم.

پرستار گفت: پدرجان قبله این طرف است.

پدر پاسخ داد: قبله من اوین است. به همان سمتی می‌خوابم که امیدم پرپر

شد...

چرا قتل عام و چرا مرداد ۶۷؟

درماندگی و عجز خمینی در برابر اسیران از یک طرف و صلابت و پایداری مجاهدین از طرف دیگر، اصلی‌ترین عامل کشتار است. پروسه و تاریخچه زندان، از روز اول حاکمیت خمینی تا مرداد سال ۶۷، بیان جنگ و تقابل همین دو رویکرد است. فتوای ضرب حتی‌الموت (شکنجه تا نقطه مرگ زندانی)، بیخوابی، گرسنگی، سریا نگه‌داشتنهای طولانی با اعمال شاقه، سوراخ کردن قسمتهای مختلف بدن و تلاش برای به جنون یا خیانت کشاندن زندانی، قفس، قبر، تابوت و رذیلانه‌ترین فشارهای روانی و... در واحدهای مسکونی، مؤید همین تقابل و رودرویی است.

پیکاری که پس از ۷ سال با کشتار زندانیان بی‌دفاع، حقارت و درماندگی و استیصال خمینی را به‌روشنی اثبات کرد.

حذف فیزیکی و پاک کردن صورت مسئله «زندانی سیاسی» از روز اول هم

به‌عنوان آخرین راه‌حل، بارها حتی به‌طور رسمی مطرح شده بود. این تصمیم در بهمن ۶۶ بعد از اوجگیری اعتصابات قطعی شد و در طبقه‌بندی و تفکیک زندانیان هم هدف این بود که غیر از یک بند همه زندانیان مجاهد اعدام شوند.^۲ دو ماه بعد هم (در فروردین ۶۷) یکی از بازجویان به مسعود مقبلی در کمیته مشترک گفته بود که به‌زودی تصفیه خونین شروع می‌شود. هم‌چنین نمونه‌ها و شواهد دیگری هم در اوین داشتیم. به‌عنوان مثال:

- هدف از فشار و بازجویی‌های سال ۶۵ که به‌خودکشی علی انصاریون منجر شد، ساختن سناریویی برای کشتار بخش زیادی از زندانیان قدیمی بود. هم‌چنین جمع‌آوری وسایل و ابزار مختلف (تیزی، رنده، اره و بقیه ابزاری که از حلب ساخته شده بود) و تشکیل نمایشگاهی از آلات قتاله! و بازدید موسوی‌اردبیلی در بهار ۶۶... همه مقدمات اجرای سناریو کشتار زندانیان در آن زمان بود.

- البته کمتر زندانی سیاسی است که طی سالهای ۶۰ تا ۷۰ را در زندانهای خمینی، به‌ویژه زندانهای بزرگی مثل اوین و قزل‌حصار و گوهردشت، گذرانده باشد و سناریو کشتار عمومی زندانیان سیاسی را از لاجوردی، حاج‌داود و سایر درخیمان نشنیده باشد.

این اراده و ایده‌یی که در رأس رژیم جریان داشته است، همواره در زندانها انعکاس می‌یافت و اغلب زندانیان سیاسی، سناریو کشتار زندانیان در شرایط بحرانی و استیصال رژیم را پیش‌بینی می‌کردند. امری که نه یک تحلیل ذهنی، بلکه بازتاب واقعیت رفتار دشمن و زندانبان با زندانی بوده است.

۲- از آن‌جا که در بهمن ۶۶ طبقه‌بندی زندانیان، بسیار سریع و سراسری بود و ضمن تحرکات و اقدامات جدید (مانند جدا کردن مارکسیستها، طبقه‌بندی براساس میزان محکومیت و...) از لابه‌لای مکالمات پاسداران هم شنیدیم تخم‌مرغها را جدا کردیم و... مشخص شد که از همان زمان آماده و منتظر فرمان خمینی بودند.

اما برای این که بدانیم چرا مرداد؟ باید به یاد بیاوریم که خمینی ۸ سال با شعار «فتح قدس از طریق کربلا»، و «این جنگ اگر ۲۰ سال هم طول بکشد ایستاده‌ایم» و... خط جنگ برای بقای خودش را در خدمت سرکوب پیش برد. اما مقاومت خونبار، با شعار صلح و آزادی و ارتش آزادیبخش ملی با بیش از ۱۰۰ ارشته عملیات موفق، شاخ جنگ طلبی خمینی را، در عرصه‌های سیاسی و بین‌المللی و نظامی درهم شکست. تا آن جا که رژیم به دلیل عدم مشروعیت جنگ، کاملاً در انزوا قرار گرفته و سربازان از جبهه‌ها می‌گریختند.

بعد از عملیات آفتاب، در ابتدای سال ۶۷ و بعد از فتح مهران (عملیات چلچراغ) خمینی ناچار شد به قول خودش آبرویش را معامله کند و جام زهر پذیرش آتش بس را سر بکشد.

دوست و دشمن می‌دانند که بنیاد بقا و دوام این رژیم قرون وسطایی را دو پایه محوری سرکوب و جنگ تشکیل می‌دهد.

خمینی چرا شروع جنگ در شهریورماه سال ۵۹ را یک «موهبت الهی» و یک «نعمت خفیه» نامید؟ و چرا به رغم همه مخالفت‌های داخلی و بین‌المللی، و به رغم آمادگی شرایط، حاضر به پذیرش آتش بس و صلح نبود؟

او دوام و بقای خود را در گرو جنگ می‌دید و در سایه جنگ با عراق، همه مسائل درونی و بیرونی خودش را حل می‌کرد. ابعاد وحشتناک سرکوب داخل و کشتار زندانها را چگونه می‌پوشاند؟ خودش می‌گفت: «جنگ جنگ تا رفع فتنه از عالم». زمانی هم که در مقابل اعتراض اطرافیان بر سر موشکباران شهرها قرار گرفت، گفت: «تا یک خانه در تهران باقی است به جنگ ادامه خواهیم داد».

به محض پایان دادن به جنگ خارجی، خمینی ناگزیر باید در برابر مخالفتها و عصیانهای داخلی، سلاح جدید و روش کارآمدی را انتخاب کند.

تا جایی که به طینت و خصلت خمینی و عواملش مربوط می‌شود، همواره می‌خواستند، اگر می‌توانستند بسا زودتر از اینها تک‌تک زندانیان سیاسی را از دم تیغ بگذرانند. فراموش نکرده‌ایم که لاجوردی و بسیاری از سران قضایی و دادستانی، تأمین هزینه و خورد و خوراک زندانیان سیاسی را «هدرکردن بیت‌المال» می‌دانستند و نگهداشتن زندانی سیاسی را یک اشتباه و انحراف از حکم الهی می‌شمردند و معتقد بودند همان‌طور که محمدی‌گیلانی تصریح کرد هرچه می‌توانید مجاهدین را حین تظاهرات خیابانی بکشید و «زخمی‌هایشان را تمام کش کنید» و اگر مجبور به دستگیری شدید، همان‌جا در خیابان محاکمه و تیرباران نمایید.

روشن است که قتل عام زندانیان سیاسی، ناگهانی و یک‌شبه به خمینی و سایر سران و کارگزارانش نازل نشد و از پیش در پی آن بودند. این واقعیت، اگرچه با شناخت ماهیت رژیم قابل پیش‌بینی بود، شواهد و مستندات بسیاری هم آن را گواهی می‌کند.

اما کدام چرایی یا فلسفه سیاسی حکم می‌کرد این کشتار وحشیانه و مخفیانه با چنین وسعت و دامنه‌یی، هم‌زمان با پایان جنگ صورت گیرد؟! خمینی در فرصت‌طلبی ضدانقلابی و سوارشدن بر موجهای سیاسی هر مرحله، پیش از آن‌هم خود را نشان داده بود. چه با سرقت رهبری انقلاب ضدسلطنتی (در بهمن ۵۷) و با بیرون‌ریختن لیبرالها از حاکمیت (در پاییز ۵۸) و چه با استقبال از جنگ با عراق (در پایان شهریور ۵۹) و یا عزل رئیس‌جمهور خودش (در تیرماه ۶۰).

روشن است که اگر جنگ و سرکوب برای خمینی دو روی سکه بقا و دوام رژیمش بودند، لحظه پایان دادن به جنگ ضدمیهنی، لحظه پذیرش یک شکست و چرخش همه‌جانبه سیاسی در سرنوشت این رژیم بوده است!

جنگ با عراق به ویژه پس از تصویب قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت، و تأکید بر ضرورت پایان درگیریهای نظامی و بازگشت به خطوط شناخته شده بین‌المللی، مهمترین فشار سیاسی روی این رژیم بود.

با این همه، توقف جنگ؛ همان چیزی که خمینی «تلخ‌تر از زهر» ش می‌دانست، و به صراحت گفته بود تا آخرین نفر و آخرین خشت خانه ادامه می‌دهیم، چگونه می‌توانست محقق شود؟ و قیمت آن را خمینی از کجا و چگونه باید می‌گرفت؟

قتل عام زندانیان سیاسی، در هفته دوم پذیرش آتش‌بس، پاسخی بود به این معما. البته این موضوع، خواسته‌ی بود که قبل از آن امکان و شرایط عملی کردنش را نداشت و به سادگی هم نمی‌توانست صحنه‌سازیهایی قبلی یک کشتار عمومی زندانیان را توجیه کند.

ایده و اراده سرکوب گسترده و کشتار عمومی مخالفان؛ که ریشه در اندیشه و ماهیت ضدبشری خمینی داشت، باید در شرایطی انجام می‌شد تا مانعی در مسیرش نباشد و باید آن را به گونه‌ی اجرا کند که افکار عمومی و مجامع بین‌المللی در مقابلش سکوت کنند و هیچ اعتراضی برانگیخته نشود.

در نقطه‌ی که خمینی آتش‌بس و قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت ملل متحد را می‌پذیرفت، در صورتی که می‌توانست قتل عام زندانیان سیاسی را مخفیانه و بی‌سروصدا به انجام برساند و در برابرش امواج مخالفت و اعتراضهای بین‌المللی وجود نداشته باشد، آن چه را از پذیرش پایان جنگ از کف داده بود، می‌توانست به این وسیله از جیب مردم و مقاومت ایران تلافی کند.

این چنین بود که روز ۲۸ تیرماه ۶۷؛ فردای آتش‌بس؛ یعنی ۶ روز قبل از عملیات فروغ جاویدان، بسیاری از زندانیان اوین را در سلولهای انفرادی جمع کردند و با سؤال و جواب و پرسشنامه‌های جدید، مقدمات این نسل‌کشی بزرگ را تدارک دیدند.

به منظور استناد و دقت بیشتر، از دوست و هم‌رزم عزیزم مسعود ابویی که آن‌زمان در اوین بود، خواهش کردم آن‌چه را در سلولهای انفرادی اوین، بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸، شاهد بوده است، به صورت مختصر و دقیق بنویسد. مسعود در قسمتی از گزارشش نوشت:

«... اردیبهشت ۶۷ به زندان اوین، سالن ۶، سلول ۹۱ یا ۹۵ منتقل شدم. علاوه بر من ۹ نفر دیگر به نامهای: امیر عبداللّهی، مجید عبداللّهی، علیرضا عیوضی، علی اصغر کهندانی، محمدرضا سرادار، علی اصغر سینکی، حسن ظریف، رضا(ش) و مجید [نام خانوادگی] را فراموش کرده‌ام] هم به این سلول تبعید شده بودند (این سلول در بسته بود و فقط ۳ تن در شبانه روز برای توالی می‌شد). روز ۲۸ تیرماه همگی به سلولهای انفرادی (آسایشگاه) منتقل شدیم. من و امیر عبداللّهی و رضا(ش) در یک سلول افتادیم. هنوز علت رانمی‌دانستیم چون در سلول در بسته، تلویزیون یا روزنامه و... نداشتیم و از همه جا بی‌خبر بودیم. هم‌زمان از سایر بندها هم زندانیان را به همین صورت هر ۳ نفر در یک سلول در همین بند تقسیم کردند و روز بعد، از طریق موریس و صدای تلویزیون پاسداران فهمیدیم رژیم قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفته و بیش از ۱۰۰۰ زندانی در ۴۰۰ سلول انفرادی تقسیم شده‌اند. حدس زدیم تحولات اخیر (آتش بس) مستقیم روی زندانیان تأثیر گذاشته و زندانیان با شتاب در تدارک اقدامهای جدیدی است. نمونه‌های تغییر برخورد پاسداران و پرسشنامه‌ها (که اتهام و امضا داشت) این ظن را تقویت کرد که رژیم می‌خواهد در بحران پذیرش قطعنامه، زندانیان را قتل عام کند. به نحوی که همان‌جا بعد از دیدن پرسشنامه‌ها با لحن شوخی به امیر گفتم این پرسشنامه بوی خون می‌دهد. روز چهارشنبه ۵ مردادماه امیر عبداللّهی را بردند و بعد از برگشت و بازگشت مجدد و بعد هم اطلاع از خبر اعدامش، مطمئن شدیم هدف از انتقال به سلولهای انفرادی در

فردای آتش بس [۲۸ تیرماه، یعنی ۶ روز قبل از عملیات فروغ جاویدان] شروع کشتار و اجرای سناریوی است که از مدت‌ها قبل نقشه‌اش را کشیده بودند.

هم‌چنین روز بعد در زندان گوهردشت، زندانیان بند ۱ را به بند جهاد منتقل کردند.^۳ همین نمونه‌ها به تنهایی پرده از اصل ماجرا برمی‌دارد چون تمامی زندانیان اوین و گوهردشت، که جان سالم از آن مهلکه به‌دربرده و شاهد این اقدامها و جابه‌جایی‌ها بوده‌اند، گواهی می‌دهند که کشتار از ماهها قبل طراحی شده و در فردای آتش بس وارد مراحل عملی و اجرا شده است.

امروز پس از ۲۰ سال، جان و جوهره رژیوم برای هیچ کس پوشیده نیست و همگان دریافته‌اند که دیکتاتوری ولایت مطلقه! در مسیر بقا و ماندگاریش، هرگز از هیچ جنایتی فروگذار نکرده و نمی‌کند. قتل عام مجاهدین، کشتار مخالفان، سرکوب بی‌رحمانه زنان و جوانان و... کارهایی است که برای ادامه حاکمیت و حفظ حکومتی که دوران تاریخی‌اش بسر آمده، انجام می‌دهد. با این حساب برای این که بتوانیم بدون هیچ پیش‌داوری، شناخت و سابقه قبلی، به تماشا و تفسیر ماجرا بنشینیم، کافی است لحظه‌یی تصور کنیم که در پذیرش آتش بس از سوی خمینی، ذره‌یی و کورسویی از صلح‌طلبی و گرایش به مسالمت و همزیستی در مناسبات خارجی وجود داشته است! از آن جا که بین سیاست خارجی و داخلی هر نظامی رابطه تنگاتنگ و اجتناب‌ناپذیری وجود دارد، بلادرنگ می‌گوییم باید بتوان بعد از این، لااقل کورسویی از مسالمت و تفاهم در خارج و ذره‌یی دموکراسی و آزادی در درون رژیم پیدا کرد.

۳- بند ۱ همان بندی بود که در بهمن ماه ۶۶ - با ترکیبی از زندانیان متأهل و کسانی که پرونده سبکتری داشتند - تشکیل شده بود و به دلایل مختلف قرار نبود اعدام شوند. به همین دلیل آنان را بلافاصله بعد از پذیرش آتش بس و جام زهر (۲۸ یا ۲۹ تیرماه) به بند جهاد منتقل کردند تا کاملاً از سایر زندانیان دور شوند و در جریان اعدامها قرار نگیرند.

فراموش نکرده‌ایم که همان زمان رهبر مقاومت هشدار داد که؛ پذیرش آتش‌بس از سوی خمینی مقدمه و زمینه یا نقطه شروع هیچ چرخش سیاسی و استراتژیک در این رژیم نیست.

به‌راستی اگر صلح واقعاً صلح بود و آتش‌بس نشانه پایان جنگ؛ انحلال نهادهای غیرقانونی و سرکوبگر، مانند بسیج و سپاه و بنیادهای مختلف غارت و چپاول و سرکوب، که به دلیل و بهانه جنگ تشکیل شده بود، در قدم اول باید انجام می‌شد و آزادی زندانیان سیاسی و اقدامهای مشابه، کمترین انتظار و الزام مادی پایان جنگ بود. اگر نه، دست کم آزادی آن دسته از زندانیانی که مدت محکومیتشان تمام شده و قول آزادی‌شان را هم داده بودند می‌باید انجام می‌شد، نه کشتار و قتل عام زندانیان سیاسی! آن‌هم در این ابعاد و بدون هیچ دلیل و مقدمه و مدرکی.

خمینی با این دنائت و کشتاری که در تاریخ معاصر بی‌مانند و بی‌سابقه است، نشان داد که به‌رغم خوردن جام زهر آتش‌بس و برداشتن سرپوش جنگ، مطلقاً حاضر نیست لحظه‌یی دست از سرکوب بردارد و انتظار آزادی بیان و تجمعات و... پس از آتش‌بس، توهم و رؤیایی ساده‌لوحانه است.

قیمت سکوت!

به‌راستی کیست که نداند ۳۰ هزار جوانه در زنجیر، بدون کمترین دلیل و بهانه‌یی، در میان حیرت و بهت همگان، این چنین وحشیانه و برق‌آسا بر دار شدند؟ آن‌چنان ارزان و آسان و شتابان بود که در فاصله‌یی کوتاهاتر از تبادل نگاهی و آسانتر از آهی از دل انجام شد و امروز پس از بیست سال سکوت و دسیسه و سوداگری، می‌بینیم که طراحان، آمران و عاملان فاجعه نه‌تنها از جانب مجامع قضایی مورد کمترین مؤاخذه و محاکمه‌یی قرار نگرفته‌اند، که هر کدام در منصبهای عالیتری بر مسند قدرت تکیه داده و با به‌کارگیری و استفاده از تمام توان

و امکاناتشان برای کتمان و سرپوش گذاشتن بزرگترین نسل کشی و جنایت تاریخ معاصر، هم چنان می گیرند و می کشند و هر روز به جنایت تازه‌یی دست می زنند.^۴ چند روز پس از قتل عام متوجه شدیم تمام پرونده‌های شهیدان را (از دوران بازجویی و دادگاه، تا همه سندها و پرونده‌های دوران زندان) آتش زدند. هم چنین به خانواده‌هایی که برای گرفتن محل دفن فرزندانشان مراجعه می کردند صریحاً گفته می شد: اول شناسنامه زندانی را تحویل بدهید، بعد هم متعهد شوید که هیچ مراسم و تجمعی برگزار نکنید، بعد محل و شماره قبر فرزندان را می دهیم.^۵

با این کار می خواستند هیچ نشان و مدرک و نشانه‌یی از زندانیان قتل عام شده باقی نماند.

راستی! جلوگیری از برگزاری مراسم سوگ شهیدان و ممانعت از هرگونه تجمع خانواده‌ها برای چیست؟ دلیل شکستن قبرها، گرفتن شناسنامه‌ها و بستن هر رسانه و روزنامه‌یی که تنها اشاره‌یی به فاجعه کرده است چیست؟

این همه اصرار برای انکار کشتار زندانیان و پنهان نگهداشتن هویت زندانیان

و عمق فاجعه برای چیست؟

۴- همان‌طور که دیدیم، از فردای قتل عام و حتی پس از مرگ خمینی، تمامی عناصر قتل عام، موقعیت و مواضع مهمتری را در حاکمیت به دست آوردند. به نحوی که امروز؛ ابراهیم رئیسی که آن زمان معاون اشرافی بود، پست قائم مقامی قوه قضائیه را کسب کرده است و مصطفی پورمحمدی که آن روز نماینده وزارت اطلاعات بود، مدال وزارت کشور را از ولی فقیه و پاسدار احمدی نژاد دریافت کرده است. نصریان و مرتضوی و مجید حلویی و حسین شریعتمداری و سایر گماشتگان ولایت هم به همان ترتیب نه تنها هیچ ترس و دغدغه‌یی از اعمالشان ندارند بلکه جایشان را و پایشان را در مواضع حساس تر خوب سفت کرده‌اند.

۵- به کریم زند که برای گرفتن محل دفن فرزندش (رضا) به دفتر دادستانی مراجعه کرده بود، گفته بودند باید اول شناسنامه‌اش را بیاورید و بعد هم تعهد بدهید برایش مراسم نگیرید. او گفته بود هم برایش مراسم می گیرم و هم شناسنامه‌اش را نمی دهم. در نتیجه او را دستگیر و راهی سلول انفرادی کردند. طی آروز بازجویی و فشار و گرفتن وصیتنامه و اعدام مصنوعی... از او فقط شناسنامه فرزندش را می خواستند و او هم چنان مقاومت می کرد. در نهایت پس از دو روز آزادش کردند.

چرا این موضوع به سرعت به سرخ‌ترین مرز سیاسی حاکمیت تبدیل شد؟ آیا می‌خواهند شقاوت بی‌مثال آخوندی را مخفی کنند؟ آیا هدف مخفی نگهداشتن هویت زندانیان سربهدار بود؟ یا این که با تمام قوا به انکار درخشش و صلابت نسلی نشسته‌اند که شب را با خونشان شکستند؟ سکوت در برابر فاجعه، کدام خط فکری و گرایش سیاسی را تقویت می‌کند و قیمت این سکوت از کجا و چگونه پرداخت می‌شود؟ سایه‌های سنگین دستگیری و داغی که امروز اغلب جوانان میهن را احاطه کرده، نتیجه کدام معامله و سوداگری است؟ صحنه‌های مشمژکننده سنگسار و دار و سایر آوارهای اجتماعی، که هر روز اضافه می‌شود، قیمت کدام سکوت و کدام دسیسه و نامردمی است؟ بهای مماشات و مدارا با خفاشان خونریز حاکم، از جیب کدام قشر و طبقه‌یی پرداخت می‌شود؟ اگر نوجوانان برای فروش کلیه و اندامشان ساعتها در صف و نوبت می‌ایستند، اگر صحنه‌های جراثقال و حلق‌آویز و شلاق، آن قدر معمول و رایج شده که حتی تعجب کودکان را هم برنمی‌انگیزد و دیگر از آن نمی‌ترسند، دلیلش چیست؟ کدام کشور و دولت و حکومتی در جهان یک کلمه درباره قتل عام زندانیان سیاسی ایران سخن گفته یا محکوم کرده است؟

کدام‌یک از رجال دینی و سیاسی و انواع کسانی که در ایران امروز عنوان اصلاح‌طلب و استحاله و میان‌رو را به خود نسبت می‌دهند، در برابر این جنایت هولناک و تمام جنایتهای خمینی، یک جمله، یا حتی یک کلمه اعتراض کرده‌اند؟

آنهایی که با سکوت در برابر این قتل عام، در خفا و خلوت خویش گمان می‌کردند که با کشتار زندانیان مجاهد و مبارز ایران راهی برای فعالیت سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و ادبی آنان باز خواهد شد، آیا هرگز لحظه‌یی

اندیشیده‌اند که دستهای خود را از این همه خون چگونه خواهند شست؟
 قتل عام زندانیان سیاسی مرز و شاخص ارزنده‌یی به جا گذاشته است که
 می‌توان به وسیله آن ماهیتهای را شناخت و ادعاها را محک زد.
 کسانی که تلاش می‌کردند این شبهه را در اذهان ایجاد کنند که علت
 کشتار زندانیان سیاسی هیجان زندانیان و تهاجم مجاهدین است و خمینی
 برای مقابله با شورش و تظاهرات در زندان دست به قتل عام آنها زده است،
 شایسته چه نام و عنوانی هستند؟^۶

متهم ردیف اول

در هر جستجویی برای شناخت عامل و متهم ردیف اول این جنایت
 بی‌سابقه ضدبشری یک نام برجسته می‌شود. نامی که رسمی و نگارشی خاص
 را نمایندگی می‌کند:

«خمینی»

تنها خمینی بود که سرسختانه می‌خواست و می‌توانست به‌رغم همه
 محدودیتها و موانع بین‌المللی، سیاسی، اجتماعی، اخلاقی، عرفی و شرعی
 دست به این عمل هولناک و ضدانسانی بزند.

این همان نقش ضدانقلابی و ضدبشری بی‌بدیلی است که خمینی در غصب
 حق حاکمیت مردم ایفا کرد. همان کارکرد ویژه‌یی که حاضر بود آخرین خانه و
 آخرین خشت تهران را هم در خدمت بقای نظامش ویران کند. زمانی هم که ادامه
 جنگ سرانجامی جز نابودی رژیمش نداشت، باز تنها خمینی بود که می‌توانست
 با تصمیم به قتل عام زندانیان سیاسی، قیمتی را که طی ۸ سال جنگ از مردم ایران
 گرفته بود، این بار از زندانیان سیاسی، برای مهار اوضاع و حفظ رژیمش بگیرد.

۶- ادعای علیرضا نوری‌زاده، گماشته وزارت اطلاعات



کلیشه فتوای خمینی برای قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷

کیمه عمیق خمینی با «مسعود» و نسل خجسته‌یی که از همه چیزش گذشت و جانانه در برابر جلاد ایستاد، ریشه در اندیشه‌یی دارد که همواره بیشترین مرزبندی را با عنصر آزادی و آزادیخواهی حفظ کرده است. جنگ این دو، جنگ دو نگرش سرایا متضاد نسبت به انسان و جهان است. خمینی از روز اول به قدرت رسیدن تا لحظه مرگ، (حتی پس از مرگ! در وصیتنامه‌اش) بدون کمترین مکث و تردید، همواره از رذیلانه‌ترین روشها و بی‌رحمانه‌ترین شیوه‌ها استفاده کرد تا نام و مرام مجاهدین را در اذهان عمومی آلوده کند. قتل عام ۶۷ تجسم عینی شکست و وحشت و استیصال خمینی، از یک طرف و گامهای صدق و صلابت بی‌همتای مجاهدین در طرف مقابل است.

خمینی پس از کشتار گسترده و دستگیریهای وسیع سال ۶۰ اراده کرد برای مخدوش کردن چهره و محبوبیت مجاهدین، اسرای مجاهد را به ندامت و تسلیم و خیانت وادار کند. لاجوردی، که به‌راستی تجسم عینی و عملی ایده‌های خمینی بود، مسئولیت اصلی پیشبرد این سناریو را به‌عهده داشت. همان‌طور که دیدیم هر روز با یک روش تلاش کرد طرح تولید «تواب» و تکثیر خائن را پیش ببرد. «برای اولین بار در تاریخ ایران بیش از ۱۷۵ نوع شکنجه بر جسم و جان و روان انسان آزمایش شد». مرحله بعد؛ شیوه‌های مختلف فریب و انحراف و بعد دوباره شکنجه...

تن شویی گندمهای آزادی در آتش مرداد؛ تپلور اراده نسلی پویا و بالنده، و نشان شکست و تسلیم هیولایی ست که دوران تاریخی‌اش به‌سر آمده و از هیچ دنائت و رذالتی فروگذار نمی‌کند.

۶ ماه بعد از این جنایتها در روزهای اول بهمن ۶۷، ناصربان در سالن حسینیه زندان گوهردشت (محل اعدامها) در جمع خانواده‌ها و زندانیان بند ۱ به‌صراحت گفت: ۷ سال تلاش کردیم زندانیان را به راه راست هدایت کنیم ولی نشد. در

این راه از هر روشی هم استفاده کردیم تا شاید به راه امام و اسلام وارد شوند. بعد از این که دیدیم هیچ فایده ندارد اعدام کردیم... حمید عباسی (معاون ناصریان) هم چندماه بعد گفته بود اگر می‌خواستیم فتوای امام، تمام و کمال اجرا شود باید نصف مردم ایران را می‌کشتیم. با این حساب دوباره می‌شود نتیجه گرفت که متهم ردیف اول، خمینی؛ همان خودکامه‌یی است که با منطق ولایت فقیه، در صورت مصلحت نظام! هر نوع فساد و کشتار و خونریزی را مباح و در خدمت اسلام می‌داند. هرگز ذره‌یی تحمل دیگران را ندارد. آزادی را افیون، زن را فتنه و میهن پرستی را خلاف اسلام می‌داند. حال اگر در کسی این مشخصات را پیدا کردیم و دیدیم کشتار بی‌رحمانه زندانیان را لکه ننگی بر دامن بشریت نمی‌بیند و یا به نحوی آن‌را تأیید می‌کند، بدانیم که این هم دم یا دنبالچه همان منطق است و در کنار متهم ردیف اول نشسته است.

فراموش نکرده‌ایم که حتی خاتمی با همه ادا و اطوارهای غرب‌پسند و عشوهای اروپایی، هرگز نزدیک این موضوع نشد. هر روزنامه‌یی در حکومت خاتمی قصد طرح ماجرا را داشت، ظرف ۲۴ ساعت توقیف و مسئولش دستگیر شد. او وزیر ارشاد همان دولت و کابینه‌یی بود که این جنایت را اجرا کرد و هیچ تفاوتی با آخوند شوشتری که وزیر دادگستری همان کابینه و عضو «هیأت مرگ» خمینی بود ندارد.

اگر جز این بود، چرا خاتمی با همه ادعاهای حقوق بشری! و نیازی که برای موجه جلوه‌دادن چهره‌اش داشت، این موضوع را مرز سرخ اصلی همه رسانه‌ها، دوستان و همدستانش می‌دانست؟

به نظر من جواب ساده است. التزام به ولایت فقیه (با هر رنگ و لعابی) مشارکت در سرسختانه‌ترین سرکوب و بی‌رحمانه‌ترین فریبکاری است.

بازکردن این راز، از یکسو شقاوت بی نظیر حاکم؛ - یعنی همان رمز بقای رژیم - را به نمایش می گذارد و از سوی دیگر پاکیزگی آرمانی و سیاسی و صلابت بی همتای نسلی را حکایت می کند که تاکنون سابقه نداشته و دشمن بیش از هر چیز از آن وحشت دارد.

چه طور می شود در اختناقی که برای بقای رژیم حاکم کرده اند و هر خبری درباره آن گناه کبیره شمرده می شود، پرده از این ماجرا برداشت.

عمق جنایت و آمار واقعی

عمق جنایت و آمار واقعی قتل عام هنوز برملا نشده است. احتمالاً تا سرنگونی رژیم هم روشن نمی شود. آنچه مسلم است این است که ابعاد کمی و کیفی فاجعه هنوز سربسته مانده و هر سال گوشه یی و بخش کوچکی از آن برملا می شود. در سال ۷۷ تا ۸۲ فاش شد که از زندانیان شهرهای رودسر، بهبهان، سبزوار، اندیمشک، بندر بوشهر، لاهیجان، ابهر، شاهین شهر، قزوین، ارومیه، زاهدان، بیرجند، سمنان و بابل جز چند نفر (۳ تا ۷ نفر) همه اعدام شده بودند. در زندانهای مشهد، اصفهان، شیراز، رشت و تبریز و سایر شهرهای بزرگ هم تعداد زیادی اعدام شدند. در برخی از زندانها حتی یک نفر زنده بیرون نیامد...

در بهار سال ۸۶ خبری حاکی از تهاجم به خانه ها و دستگیری ۵۲ نفر در گچساران در همان ایام فاش گردید که از این افراد تا امروز هیچ رد و اثری پیدا نشده است.^۷ ما حتی رقم واقعی اعدام شدگان اوین (و حتی گوهردشت) را نداریم. هرازگاهی پس از یک حادثه طبیعی یا در اثر تضادهای درونی رژیم پرده یی دیگر از شقاوت شیخ کنار می رود.

۷- این خبر به نقل از خانم رویا طلوعی در تاریخ ۲۷ فروردین ۸۶ منعکس شده است.



دهم دیماه و اسفند ۶۷ آسمان تبریز ۲۴ ساعت خون گریست. تعدادی از زندانیان را در یکی از میادین شهر به‌دار آویختند و برای عبرت! دیگران اجساد را ۲۴ ساعت بالای دار نگه داشتند. در همین ایام برخی از زندانیان آزاد شده را مجدداً دستگیر کردند و در منتهای ناباوری ریسمان سرد و زمخت کینه را در گردنهای فراز و گرمشان گره زدند.



در منجیل پس از یک بارندگی شدید و کنار رفتن خاکهای دستی، یک گور جمعی که بیش از ۸۰ زندانی روی هم ریخته شده بود کشف شد. در رودسر پس از کشف ۱۰ جسد از زندانیان قتل عام شده، دو گور بزرگ جمعی نیز کشف و افشا شد. هم‌چنین یک گور بزرگ جمعی در نزدیکی جاده صومعه سرا - کسماء کشف شد. بعد هم خبر رسید تنها در یک شب چند کامیون از شهیدان در این گور دفن شدند. بیش از ۸۰۰ زندانی که در اصفهان سربه‌دار شدند؛ در اطراف گورستان باغ رضوان یک‌جا دفن شده‌اند. هم‌چنین بسیاری از گورهای جمعی اطراف تهران پس از چندسال، توسط مردم کشف و شناسایی شد...

سال ۱۳۶۶ رئیس سازمان زندانها اعلام کرد: ۵۵ تا ۶۰ هزار زندانی ضدانقلاب داریم. هویت «زندانی ضدانقلاب» برای همه روشن است. حتی اگر فرض کنیم این آمار درست باشد و بخشی از آن هم تا زمان قتل عام آزاد شده باشند، آمار تقریبی قتل عام‌شدگان (با توجه به درصد ناچیز بازماندگان فاجعه) سربه‌فلک می‌کشد.^۸

فراموش نکرده‌ایم که منتظری؛ (حاصل عمر و قائم‌مقام خمینی) در نامه‌یی که به تاریخ ۹ مرداد ۶۷ (یعنی یکروز پس از شروع اعدامها در گوهردشت و ۴ روز پس از شروع قتل عام در اوین) به خمینی نوشت؛ باصراحت به «چند هزار اعدام، ظرف چند روز»، «آن هم اعدام بی دلیل و بی مقدمه که در سابق به کمتر از اعدام محکوم شده‌اند» اشاره کرده است. اگر هیچ خبر و اطلاعی از سایر

۸- ۲۲ بهمن ۶۷ خمینی در پاسخ به درخواست ریشه‌ری (وزیر وقت اطلاعات)، با آزادی همه زندانیان ضدانقلاب! منهای ۹۰۰ نفر از عناصر گروهکهای محارب! موافقت کرد. به نظر من خمینی با این کار می‌خواست وانمود کند که هنوز ۹۰۰ زندانی مجاهد را نگه داشته و تبلیغات دشمنانش صحیح نیست. حتی اگر فرض کنیم بعد از قتل عام این تعداد زندانی وجود داشته است، از مقایسه این عدد با ۶۰ هزار زندانی سیاسی می‌توان نتیجه گرفت که آمار قتل عام در خوش‌بینانه‌ترین حالت، بیش از ۳۰ هزار خواهد بود.

زندانیان و شهرستانها و گورهای جمعی هم نداشتیم، همین سند گواه روشنی است بر عمق جنایت و کشتار خمینی. اعدامها در گوهردشت تا اواخر شهریور و در اوین تا نیمه مهرماه ادامه داشت. البته در برخی شهرستانها ماشین کشتار تا نیمه بهمن ماه هم کار می کرد. به عنوان مثال در ارومیه فقط ۳۰۰ تا ۴۰۰ زندانی در مهر و آبان ماه حلق آویز شده بودند و پیکرهایشان را در کوههای اطراف شهر به خاک سپرده بودند.^۹

در سمنان برخی از زندانیان را در ملأعام با جراثقال دار زدند. دهم دیماه و یکی از روزهای اسفند ۶۷، آسمان تبریز ۲۴ ساعت خون گریست. تعدادی از زندانیان را در یکی از میادین شهر به دار آویختند و برای عبرت! دیگران اجساد را ۲۴ ساعت بالای دار نگه داشتند.

در همین ایام برخی از زندانیان آزاد شده را مجدداً دستگیر کردند و در منتهای ناباوری ریسمان سرد و زمخت کینه را در گردنهای فراز و گرمشان گره زدند. هم چنین اغلب سربازانی که حاضر به جنگ علیه مجاهدین نبوده و یا در عملیات ارتش آزادیبخش به اسارت درآمده و آزاد شده بودند، در همین ایام اعدام شدند.

به نظر من همین یک مشت خبر از خروار شقاوتی که هنوز پوشیده مانده است، نشان می دهد که آمار اعلام شده از سوی مجاهدین، مبنی بر ۳۰ هزار زندانی قتل عام شده بسیار محتاطانه تنظیم شده است و رقم واقعی بیش از این تعداد است.

برای درک عمق فاجعه، باید لحظه‌یی خودمان را جای رویا و ایمان (فرزندان حمید لاجوردی)، با همان عشق و اشتیاق و آرزوهای پاک کودکانه

۹- بعد از تماسی که به تازگی با یکی از زندانیان زندان ارومیه داشتم، فهمیدم تنها در یک زندان در ارومیه، از ۱۰۰۰ نفر بیش از ۷۵۰ نفر در همان ایام به خاک افتادند و هنوز اخبار و اطلاعاتش جایی منعکس نشده است.

قرار بدهیم و قضاوت کنیم. باید تنهایی و احساس همسر محمدرضا سردار، حسین نجاتی و محمد مشاط را بفهمیم. باید داغ مادرانی که سالها برای آزادی فرزندشان لحظه شماری می کردند، آنها که حتی گوسفند قربانی هم گرفته و منتظر بودند و... را در دل حس کنیم. مگر ناصر منصوری را با برانکارد اعدام نکردند؟ مگر محسن محمدباقر (فلج مادرزاد) و کاوه نصاری (بیمار مبتلا به صرع) را حلق آویز نکردند؟ اینها نمونه‌های کوچکی از شقاوت بی‌مانندی است که در همه شهرستانها و زندانها اجرا شده است.

اعدام مجاهد با عنوان سرقت

این جنایت که در برخی از نظامهای دیکتاتوری، به‌ندرت و با هدف خاصی در گذشته انجام می‌شد، و آن‌زمان هم در نوع خودش بی‌نظیر می‌نمود، برای بازجویان خمینی (از روز اول) بسیار پیش‌پاافتاده و عادی بود. خفاشان خونریز خمینی در وحشت از نام «مجاهد» و ترس از مجاهدی که حتی وقتی منافقش می‌خوانند، جرأت ندارند اعتراف کنند هم‌چنان می‌رزد و در جامعه حضور دارد، او را به اتهام ساختگی دزدی اموال مردم یا فساد و مواد مخدر در میدانهای شهر به‌دار کشیدند. این سقف بالایی از رذالت و کینه‌ی است که تمامی مستبدین و دیکتاتورهای عالم (در روش، منش و کوششهای ضد مردمی) زیر آن قرار می‌گیرند.

در همین تهران بارها مجاهدی را به جرم فساد! و سرقت یا جاسوس دشمن! در میدان گمرک، سه‌راه آذری، مولوی و... حلق آویز کردند. همان ایام؛ اواخر سال ۶۷، حکم اعدام دو مجاهد در بازار شهرستانی (میدان امام حسین) به جرم مواد مخدر خوانده و بلافاصله اجرا شد. بسیاری از زندانیان وقتی طناب بر گردنشان افتاد، در برابر چشم حاضرانی که گمان می‌کردند با اعدام مجرمان عادی روبه‌رو هستند شعار «درود بر مجاهد و مرگ بر خمینی» سر دادند.

در ۲۶ مرداد ۶۸ مصطفی جوان شادلو را در سیاهکل تحت عنوان قاچاقچی دار زدند. پدرش، احمدرضا، با دیدن این صحنه جگرش کباب شد؛ فریاد کشید پسرم مجاهد است. بلافاصله پاسداران پدر را دستگیر و سربه‌نیستش کردند.^{۱۰} در سال ۶۸ علی و محمد سماواتی و شاهرخ شمس را در همدان تحت عنوان قاچاقچی اعدام کردند.^{۱۱}

صبح روز چهارشنبه ۳۰ دیماه ۷۷ امرالله رئیسی را در میدان مرکزی شهر نهبوند، تحت عنوان قاچاقچی مواد مخدر به‌دار آویختند.^{۱۲} در شیراز عبدالرضا و محمودرضا سعیدی؛ دهم مرداد ۶۸ تحت نام قاچاقچی به‌خاک افتادند. همین شهر در ۶ بهمن ۷۲ شاهد به‌دارکشیدن جاوید دهقان، با همان نام و اتهام بود. روز بعد ۷ بهمن کرامت و نعمت نصیری هم به‌جرم موادمخدر! اعدام شدند. یک سال بعد هدایت نصیری هم به‌جرم فساد و موادمخدر! در همان شهر به خاک افتاد.

دکتر طبیبی‌نژاد و دکتر فیروز صارمی در اسفند ۶۷ در تبریز با همین جرم! سربه‌دار شدند.

علی اکبر علائینی که در جریان عملیات فروغ جاویدان مجروح و بیهوش شده بود؛ دستگیر و در روز ۲۸ خرداد ۶۸ تحت عنوان مجرمان موادمخدر در پل سیمان تهران سربه‌دار شد. به‌محض این‌که طناب را دور گردن علی اکبر انداختند، فریاد کشید من علی اکبر علائینی مجاهد خلقم؛ قاچاقچی نیستم...

۱۰- خبر اعدام مصطفی در روزنامه اطلاعات آن زمان منتشر شده است.
 ۱۱- شاهرخ از زندانیان سیاسی زمان شاه و از فعالان سیاسی زمان خمینی بود. این خبر در روزنامه اطلاعات آن زمان منتشر شده است.
 ۱۲- امرالله رئیسی؛ ۴۲ ساله، فارغ‌التحصیل رشته معماری، صاحب ۴ فرزند، از هواداران فعال مجاهدین بود که سال ۶۴ دستگیر شد و پس از ۴ سال تحمل فشار و شکنجه از زندان آزاد شد و مجدداً به مجاهدین پیوست.

کافیست لحظه‌یی خودمان را جای برادر «زینت حسینی و سارا علیزاده»^{۱۳} قرار دهیم که در مرداد ۶۸ در تهران به جرم فساد! و موادمخدر اعدام شد تا بفهمیم در این مدت چه بر سر مردم و مجاهدینش آمده است. در قسمت پایان همین نوشتار روزهای اول دیماه به ورود صفی‌قلی اشرفی و چند نفر از همراهانش (که به عیاران معروف بودند) در بند ۲ اشاره کردم. گروه عیاران؛ جمعیتی از درویش اهل حق بودند که توسط صفی‌قلی اشرفی پایه‌گذاری شد. سال ۵۹ حدود ۴۰۰ خانواده در شهرهای مختلف وابسته به همین جریان در سرخه‌حصار کرج جمع شدند. فعالیت مخفی آنها (با نام عیاران) در حمایت از سازمان مجاهدین متمرکز بود.

غلامحسین رشیدی (جانشین صفی‌قلی اشرفی) سال ۶۰ دستگیر و ۲ سال بعد به جرم حمایت از مجاهدین اعدام شد. صفی‌قلی به همراه تعدادی دیگر در سال ۶۵ به دلیل هواداری از مجاهدین دستگیر شدند. روز هشتم بهمن ماه ۶۷ صفی‌قلی اشرفی در استادیوم ورزشی سرخه‌حصار کرج به جرم سرقت و موادمخدر (در حضور مردم و اقوامش) به‌دار آویخته شد. روزنامه اطلاعات روز بعد با تیتر درشت در صفحه حوادث نوشت ۲۶ قاچاقچی مواد مخدر و سارق مسلح در ۴ شهر به‌دار آویخته شدند.^{۱۴} در مقدمه خبر هم نوشته شد ۱۲ عضو

۱۳- کتاب «اعدام ابزار حاکمیت ملایان» - نادر رفیعی‌نژاد

۱۴- از فیروز دانافر که در محل اعدام حاضر بود، شنیدم: از ۳ روز قبل، پاسداران با چند خودرو و بلندگو در قلعه حسن خان و شهریار و محلات اطرافش اعلام کردند، باند چنایتکاری که اقدام به قتل و آدم‌ربایی و فساد کردند بزودی در همین محل اعدام می‌شوند و با اصرار از همه مردم هم می‌خواستند در مراسم اعدام شرکت کنند. بسیاری از اقوام و آشنایان محکومین را هم حاضر کردند. صبح روز ۸ بهمن، روح‌الله اشرفیان و صفی‌قلی اشرفی را در استادیوم ورزشی سرخه‌حصار آوردند و اعدام هم‌زمان انجام شد. روح‌الله، بلافاصله جان سپرد اما صفی‌قلی هنوز نفس می‌کشید و درحالی که طناب می‌چرخید، با چشمان باز به مردم نگاه می‌کرد. لحظه‌یی فرد نقابداری بر پیکر صفی‌قلی آویزان شد، هنوز صفی‌قلی زنده بود. مزدور نقابدار این کار را ۳ مرتبه انجام داد تا سرانجام صفی‌قلی اشرفی به شهادت رسید.

باند جنایتکار عیاران به جرم سرقت مسلحانه، قتل و ایجاد رعب و وحشت به دار مجازات آویخته شدند. دکتر صدرالله سیاه منصور، غلامعلی، حیدرعلی و درویش تیموری، همراه تعدادی دیگر از هواداران مجاهدین (با عنوان عیاران) در همین روز به خاک افتادند.

این طینت اصلی ولایت و برگ دیگری از دفتر فریبکاری و فرومایگی شیخ است. اعدام مخالف با عنوان خلافکار! آن هم در برابر چشمان خانواده‌شان! ... ریسمانی بر گلوی دوست؛ زخمی در نگاه یار و خنجری در سینه خانواده.

خنجری بر گلوی خانواده

فشارهای روانی روی خانواده‌های زندانیان سیاسی، به صورت سازمان یافته و با هدف خاصی از سوی دستگاه سرکوبگر رژیم به ویژه پس از تأسیس وزارت اطلاعات جریان داشته است. شکنجه و تحقیر و بی حرمتی به زندانی در حضور فرزند، همسر و سایر اعضای خانواده را بسیاری از ما دیده یا لاقبل شنیده ایم. حتی از اعدام زندانی سیاسی با عنوان قاچاقچی، آن هم در حضور خانواده اش هیچ پروایی نداشته و ندارند.

واقعیت این است که رژیم خمینی همان قدر که از مجاهدین کینه دارد، چشم دیدن خانواده‌هایشان را هم ندارد. یک روز حاج داود در فز لحصار گفت اگر می توانستیم، پدر و مادرهایتان را هم می کُشتیم. اگر آنها نبودند شما هم امروز نبودید... زندانبان همیشه از زجر و ضجه خانواده‌ها لذت می برد. اعدام زندانی سیاسی در برابر نگاه معصوم و بیگناه مادرش، هیچ دلیلی جز تلاش برای تحکیم سلطه رژیم و تثبیت خفقان در روح و روان انسانها ندارد.

هدف اصلی فشار روانی و سازمان یافته وزارت اطلاعات روی خانواده‌ها، برای



یکی از نمونه‌های اقدام مجاهدین اسپر تحت عنوان قاچاقچی (روزنامه اطلاعات ۱۰ بهمن ۱۳۶۷)



ردیف گورهای عیاران در بهشت سکینه که به تازگی کشف شده است.

درهم شکستن زندانی بود. یعنی سوارشدن روی پاکترین عواطف خانوادگی برای مقابله با زندانی.

به عبارت دیگر دستگاه سرکوبگر و اطلاعات ولایت فقیه از ابتدای روی کار آمدن، به شیوه‌های مختلف تلاش کرده است از هر خانواده، زخمی و خنجری در گلوی فرزند مخالفش ایجاد کند.

هدف و محتوای برخوردها؛ یعنی سوءاستفاده و سرکوب، همیشه ثابت بوده، ولی وسایل و اشکال رسیدن به آن متناسب با تغییر شرایط عوض شده است. چند سال پیش وزارت اطلاعات، انجمنی تحت عنوان «نجات!» تأسیس کرد و خودفروختگان اجیر شده را به خدمت گرفته است تا ضمن مراجعه به خانواده‌های مجاهدین مستقر در اشرف، همان خطوط و هدفهای سوخته‌یی را پیش ببرند که با مجاهدین اسیر در زندانها پیش می‌بردند.

اولین هدف سربازان گمنام نجات، ساختن خنجری از خانواده بر گلوی فرزند مجاهدشان است و هدف نهایی؛ مقابله با مقاومت در اشرف است. چرا که اشرف، امروز به دژ مستحکم و کانون مبارزه با هیولای حاکم بر ایران تبدیل شده و به اعتراف بسیاری از ناظران و شاهدان صحنه، خواب و قرار از کف شیخ ربوده است.

در صفحه ۲۶ کتاب انجمن نجات رژیم، اثر خانم فرشته یگانه می‌خوانیم:

«بعد از پایان جنگ و سقوط دولت سابق عراق و پس از شکست توطئه نابودی مجاهدین به وسیله بمباران یا ایجاد درگیری با مزدوران محلی رژیم، از آن جا که وزارت اطلاعات دستش برای درگیری نظامی و تروریستی علیه مجاهدین بسته شده بود، جنگ سیاسی و روانی علیه مجاهدین را تشدید کرد. یکی از تاکتیکهایش در این جنگ روانی فعالیت زیر پوشش «انجمن نجات» است. این انجمن یکی از شعبه‌های اداره کل «التقاط» وزارت اطلاعات می‌باشد.»

با مروری بر خاطرات ۷ساله، (به‌خصوص آن‌جا که یادی از خانواده‌ها شد) به‌روشنی می‌توان این رابطه و حلقه‌هایی که مثل دانه‌های زنجیر از سال ۶۰ تا امروز به‌هم وصل شده را پیدا کرد. هدف در همه حال، اعم از فشار و تحریک خانواده، قدمی به‌سوی انهدام شخصیت و قطع رابطه سیاسی و سازمانی و در نهایت به تسلیم‌کشاندن زندانی بود. به‌گواه همه زندانیان، لاجوردی با تمام توان، تلاش می‌کرد از پدر و مادرها وسیله‌یی برای فشار بر فرزندشان بسازند. روزهای اول، به‌طور رسمی همسر، کودک، پدر یا مادر زندانی را دستگیر و در مقابلش شکنجه می‌کرد. خاطره ناله‌های شبانه، سوز و آتش و تازیانه‌هایی که افراد تنها به‌جرم «مادر» بودن، «خواهر» بودن یا «همسر» فرد دستگیرشده (یا دستگیرنشده!) تحمل می‌کردند را حتماً به‌یاد دارید. تجاوز به کودک خردسال در برابر نگاه بغض‌آلود مادر و آه و کینه پدرش، در منطق لاجوردی و سایر پاسداران ولایت، برای نجات! مجاهدی بود که اراده‌اش در آتش نمی‌سوخست! پس تجاوز و بی‌حرمتی علنی به همسر یک زندانی سیاسی هم با نیت «نجات!» انجام می‌شد و دریدن گلوی پدر پیر و دخترک خردسال با ناخنهای پولادین لودر؛ چنان که در شیراز رخ داده بود هم هیچ هدفی جز «نجات!» زندانی را دنبال نمی‌کرد. به‌کارگیری روشهای مختلف فشار و تحقیر و ایجاد فضای یأس و تردید در میان خانواده‌ها، همه از همان واقعیت - ساختن اهرمی برای شکستن زندانی - می‌جوشد. همان‌طور که حاج‌داود رحمانی خواهر بهنام شرقی را که برای ملاقات برادرش بی‌تابی می‌کرد، لای در بزرگ و برقی زندان می‌چاله کرد^{۱۵}، در اوین و سایر شهرستانها هم از لاجوردی تا همه هرزه‌سگانِ هارِ خودفروش، در خدمت «نجات» زندانی از «شر» خانواده! یا بالعکس قرار گرفتند.

۱۵- اشاره به نحوه برخورد حاج‌داود رحمانی و پاسدارانش با خانواده است. خواهر بهنام شرقی (بند ۲ قزلحصار - سال ۶۲) که برای ملاقات برادرش آمده بود و به‌رغم ممانعت پاسداران اصرار داشت با برادرش ملاقات کند، لای در برقی زندان پرس شد.

بعد از سال ۶۴ با تغییر «ناگزیر» بافت و سیاست و ساختار دادستانی و زندان، روشهای «نجات!» هم تغییر کرد. این بار با جراحی روح و روان خانواده‌ها تلاش کردند آنان را به این باور برسانند که زندانی مجاهد عاطفه‌اش را از دست داده، پدر و مادرش را نمی‌خواهد و غیر از سازمان و رجوی به هیچ کس و هیچ چیز علاقه و دلبستگی ندارد. هر کس اهل زندگی و خانواده باشد آزاد می‌شود... این موضوع را زمانی خوب فهمیدم که ناصرین به خانواده‌ام گفت در نوبت بعدی ملاقات، برادر و خواهرش را هم بیاورید تا اگر خودش خواست با همه ملاقات حضوری کند. او که می‌دانست حاضر به نوشتن درخواست برای ملاقات حضوری نیستم، قبل از شروع ملاقات سراغ خانواده رفت و گفت با خیال راحت هر حرف و صحبتی دارید رد و بدل کنید. هیچ محدودیتی هم در کار نیست. اگر خودش بخواهد ملاقاتتان حضوری است ولی اگر عاطفه‌اش مرده باشد و حاضر به دیدارتان از نزدیک نباشد، من کاری نمی‌توانم بکنم. این سناریو را با روشهای مختلف و صحنه‌سازیهای گوناگون، با اغلب زندانیان اجرا کردند.

شگفتا! که ناصرین؛ زالوی خونخواری که ۵ سال قبل در بازجویی، خون و ناخن خانواده‌ها را می‌کشید، حالا (در سال ۶۵ و ۶۶) درس عاطفه! می‌داد و دست نیاز! به سمت خانواده‌ها دراز می‌کرد.

برای هر زندانی؛ متناسب با شرایط و مشکلات خانوادگی، موقعیت و ظرفیتش، سناریویی تنظیم می‌شد و بازجویان گمنام! بعد از زدن نقابی سفید بر دست و ساعدهای خون‌آلودشان وارد می‌شدند. بسیاری از همسران جوان تحت فشار شدید برای طلاق همسری که عاطفه‌اش را از دست داده! و... قرار گرفتند تا از کودک و همسر زندانی هم برای درهم‌شکستنش استفاده کنند. بیچاره کودکان بیگناهی که با اشک و خواهش، به جنگ استواری و پایداری پدر روانه شدند و همسران و مادرانی که (اگرچه بسیار اندک و

انگشت‌شمار) چندصباحی فریب هیولا را خوردند و تلاش کردند شعله‌های مقاومت و پایداری را با اشک و عواطف خانوادگی خاموش کنند.

در این مدت خانواده‌های زندانیان، فشارهای زیادی را در کنار فرزندانشان تحمل کردند. ۷ سال، هر دقیقه‌اش را به یاد زندانی و امید دیدار او، هر زخمی و نیشی را تحمل کردند. هنوز مادران، کینه‌ها و طعنه‌های حیوانی حاج کربلایی در لوناپارک (روزهای ملاقات اوین) را فراموش نکرده‌اند.^{۱۶} وعده و وعیدهای مرتضوی و نصریان و نادری و... پس از ۷ سال جدال و فریب، و عاقبت هم تماسی کوتاه، برای دریافت ساک و وسایل فرزند سربه‌دار... هنوز از ذهنها پاک نشده است.

البته پاسداران گمنام! بعد از قتل عام هم دست بردار نبودند. اول تلاش کردند با فریب و مرعوب نمودن خانواده‌ها، زندانیان باقیمانده را اسیر جاذبه‌های کاذب زندگی ساخته تا بعد از آزادی، از سکوتشان سدی و مانعی بسازند برای خیزش و رویش نونهالانی که در جهنم شیخ می‌سوختند.

بعد از قتل عام زندانیان سیاسی، فرشتگان! گمنام طرحی نو افکندند و با آدم‌ربایی و شکنجه در خانه‌های امن، بسیاری از خانواده‌ها را برای همیشه از «شر» فرزندانشان نجات دادند:

جواد تقوی، سیامک طوبایی، حسن افتخارجو، احمد مطهری، هوشنگ محمدرحیمی، عباس نوایی، علی اصغر بیدی، مهرزاد حاجیان، مهرداد کمالی و سیاوش ورزش‌نما از جمله زندانیانی هستند که از قتل عام ۶۷ جان سالم به‌در بردند و طی سالهای ۶۸ تا ۷۶ مخفیانه، به صورت‌های مختلف دستگیر، ربوده و سربه‌نیست شدند. خانواده محمدرحیمی از سال ۷۱ تا امروز، هنوز خبری و اثری از هوشنگ نیافتند. بیچاره! عموجلیل و مادر سونا، پس از

۱۶- حاج کربلایی علاوه بر فحاشی و انواع دریدگی و رذالت، در موارد بسیاری به خواهر و مادر زندانی پیشنهاد صیغه و ازدواج موقت! در ازای آزادی عزیزشان را داده بود.

داغ سال ۶۰، در سال ۶۷ در سوگ سهیلا و مهری نشستند و از ۷۱ تا امروز در جستجوی فرزندی که نیست، هر روز در می‌کنند و پنجره‌ی را باز می‌کنند. هنوز هم هیچ‌کدام از خانواده‌های «نجات» یافتگان! خیابانی^{۱۷} از سرنوشت فرزندشان اطلاعی ندارند و مراجع قضایی، دادستانی، اطلاعات و بقیه ارگانهای سرکوب، اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند.

گویا هرزه‌سگان گمنام بو کشیده بودند که این افراد قصد دارند خودشان را به اشرف؛ کانون اصلی مبارزه و پیکار با جلااد برسانند و برای اینکه در آینده مجبور نشوند آنان را به دامان ملت! و آغوش خانواده! برگردانند، از همین جا اقدام به نجاتشان کردند.

در مرحله بعد «فرشتگان نجات» خانواده‌هایی را هدف قرار دادند که فرزندشان در صف مقدم پایداری، نان حرام شیخ را در گلویش آجر کرده‌اند. سراغ خانواده‌های مجاهدان اشرف‌نشین رفتند:

نقابداران گمنام دیروز و پاسداران «نجات» امروز، که یک چهره‌اش را در شعبه‌های بازجویی اوین (با لاجوردی و ناصریان و فکور و اسلامی^{۱۸} و پیشوا^{۱۹} و حسین شریعتمداری^{۲۰} و...) دیدیم و چهره دیگرش در توهین و فشار روزهای ملاقات ظاهر شد، سیمای واقعی‌اش را در تابستان و پاییز ۶۷ نشان داد و هنوز هم ادامه دارد.

چند سال پیش شنیدم «فرشتگان ریشوی نجات»! با شیرینی و قرآن به سوی خانواده‌ها رفتند و پس از عذر تقصیر! برای نجات فرزندانشان در اشرف التماس دعا داشتند که تو را به خدا بیایید و با خرج و هزینه ما به عراق بروید و فرزندتان

۱۷- منظور آن دسته از دستگیریه‌های مخفیانه و خیابانی است که هیچ اطلاعاتی به خانواده‌هاشان نمی‌دهند.

۱۸- فکور و اسلامی، از بازجویان شعبه ۷ اوین و عوامل اصلی شکنجه و تجاوز و اعدام بودند.

۱۹- سربازجوی سال ۶۰ و رییس زندان در سال ۷۰

۲۰- حسین شریعتمداری پادو و گماشته مخصوص خامنه‌ای و سرپرست روزنامه کیهان، از عوامل سرکوب و فریب زندانیان و خانواده‌ها در قزلحصار و اوین بود.

را «نجات» دهید. این موضوع بی‌اختیار خاطراتی را در ذهنم تداعی کرد که در ابتدای همین نوشتار، حتی از یادآوریش هم شرم داشتم. از سال ۶۰ بازجویان و پاسداران «طبق حکم و فتوای خمینی» به دختران مجاهد خلق، قبل از اعدام تجاوز می‌کردند و چند روز بعد از تیرباران، با شیرینی و قرآن و شاخه‌ی گل! به پدر و مادر قربانی مراجعه می‌کردند...

رسم گل و گلوله (که تیری بر سینه‌های داغدار مادران و پدران سالخورده است) در چند شهر دیگر هم جاری شد. تا جایی که به‌طور رسمی به برخی از خانواده‌ها که برای دریافت جسد یا قبر فرزندشان می‌آمدند می‌گفتند: ۵ گلوله خورده است، قیمت هر گلوله ۱۰۰۰ یا ۱۰۰۰۰ تومان است. پول را بریزید فلان شماره حساب، قبضش را بیاورید، شماره قبر را می‌دهیم. نمونه‌های این دریدگی و رذالت بی‌نظیر تاریخی یکی و ده تا و صدتا نیست.

محمد تهرانچی که سال ۶۰ زندان قزوین بود می‌گوید:

در اولین سری اعدام‌های قزوین؛ روز ۱۴ مرداد ۱۳۶۰، شهلا (چ) مارکسیست را همراه دو مجاهد خلق به‌نامهای: احمد مرادی و محمد شقاقی اعدام کردند. یک هفته بعد معلوم شد جنایتکاری به نام خالقی در قزوین، قبل از اعدام به شهلا (چ) تجاوز کرده است و روز بعد، ضمن مراجعه به خانواده شهلا (در قزوین)، ۲۰ تومان به پدرش داده و گفته بود: بفرما این هم مهریه دخترت!^{۲۱}

بله بیست تومان بابت مهریه! اشتباه نمی‌کنم.^{۲۲}

۲۱- این نمونه را علاوه بر محمد تهرانچی، از بهمن رحیمی هم که آن زمان در قزوین بود و امروز در اشرف است شنیده‌ام.

۲۲- برحسب فتوای خمینی که؛ «اعدام باکره جایز نیست». (زیرا به بهشت می‌رود!) برای تضمین جهنمی شدن قربانی، به‌سادگی مراحل شرعی جنایت را توسط آخوند و پاسدار درمی‌نوردند.

اینها تنها گوشه‌هایی از زخم نامرئی و خنجر جلاد بر گلوی خانواده‌ها است.

اگر بخواهم در یک نگاه کوتاه جست‌وخیهای «جانوران گمنام» را توضیح دهم باید بگویم:

فاز اول فعالیت «سربازان گمنام و نجات شیخ» با مراجعه به خانواده و دادن شیرینی و قرآن! آغاز شد و در فاز پایان هم از همین وسیله و با همان میزان رذالت و دریدگی استفاده می‌شود. البته این بار با ایستادگی و پایداری گوهرهای بی‌بدیل زمانه و مقاومت سازمان‌یافته‌شان در «اشرف»، فتنه دوباره غدار به طناب دارش تبدیل شد و به وضوح دریافتند که در همان هیمنه‌یی که از اشک مادران، برای به‌آتش کشیدن نسل بهاران و آفتابکاران میهن اندوخته‌اند، دود و نابود خواهند شد.

بیچاره پاسداران گمنام و سربازان بی‌نشان نجات رژیم، که می‌خواستند از هر خانواده خنجری در گلوی مقاومت و پایداری بسازند، به یمن پایداری پرشکوه یاران؛ هر خنجر به پنجره‌یی و هر پنجره به حنجره‌یی از نای نیلوفران تبدیل شد.

خلاصه کلام

تا زمانی که ریشه و اندیشه ولی فقیه در حاکمیت است؛ هیچ امنیتی (برای هیچ کس در میهن) متصور نیست. به خصوص زندانیان سیاسی مجاهد خلق. پس تا زمانی که این عجزه جان دارد، خفاش مرگ، هر جانی و هر جوانه‌یی را تهدید می‌کند.

ولی نکته‌یی که خوب است در نظر داشته باشیم این است که ولایت مطلقه! و رژیم ضد تاریخی‌اش، امروز در ضعیف‌ترین نقطه حیاتش می‌باشد و سازمان مجاهدین در اوج اقتدار و قدرت و افتخار، توانسته است غول و داروغه و همه قداره‌بندهانش را در منتهای انزوا و تحریم و تنفر عمومی، به محاق برده و آه از نهادشان بلند کرده است.

آن زمان زندانی را با هر بهانه‌یی دراز می‌کردند. هیچ ملاحظه‌یی هم در کار نبود. سال ۶۲ بسیاری به جرم یک پر پرتقال یا جرعه‌یی آب و... (که مشترک استفاده کرده بودند) تا حد مرگ کتک می‌خوردند. ایرج لشکری و داریوش حنیف‌پور تنها به جرم نام و اتهامشان تا آستانه شهادت کابل خوردند. امروز بعد از شهادت یک مجاهد تمام بندها و زندانها سر به شورش می‌گذارند و خیزش و جوشش؛ هم‌زمان (در داخل و خارج زندان) به رویش و انگیزشی جدید تبدیل می‌شود. آن زمان فریادها از لای لبهای دوخته و سینه‌های سوخته خارج می‌شد. امروز، هر سینه صدآینه و هر حنجره هزار پنجره در بیرون دارد. آن روز همه کشورها برای نزدیکی و معامله با شیخ (متناسب با احوالشان!) نیشی یا دشمنه‌یی بر قلب جنبش فرومی کردند و مجاهدین را زائده جنگ می‌دانستند ولی امروز ناممان جاوید و جنبشمان جهانی شده. امروز فاصله و دوری از «هیولای حاکم» و نزدیکی با مجاهدین به شاخصی و ارزشی برای ملت‌ها و دولت‌ها تبدیل شده است. بدون شک قدرت امروز زندانیان سیاسی نتیجه غیرت و مقاومت خونبار

همان ۳۰ هزار سربهدار است و این رشادتها محصول و ثمره رود خروشان و کهکشان ۱۲۰ هزار شهیدی است که با قلب و زبانشان به فرهنگ و اندیشه خمینی «نه» گفتند.

همان‌طور که دیدیم خمینی و بازماندگانش با استمداد از تئوریهایی خط‌امامی و استحاله‌چی و لیبرال! و... از روز اول تلاش کردند با استفاده از پروژه‌های مختلف شیطان‌سازی و توابع‌سازی و انواع روشهای شکنجه و فشارهای روانی...، نام «مجاهد» و آوازه‌مجاهدین را تخریب کنند. اما سرداران سربهدار، با صلابت و ایستادگی‌شان در برابر کشتار بی‌رحمانه ۶۷، افکار کودکانه و پندارهای ساده‌لوحانه شیخ را برهم زده و نشان دادند؛ حتی به قیمت بوسیدن چوبه‌های دار، از این نام و کلام مقدس حفاظت می‌کنند و اجازه نمی‌دهند هیچ‌کس بر تابلو مجاهدین، و صحنه‌های رزم و پیکارشان وارد شود. تابلویی که جوهره‌اش صداقت است و مرکبش؛ پایداری و فدا.

اتفاقاً شأن و جایگاه و قداست یاران سربهدار هم در این است که ضمن گشودن راه؛ با خونشان از این نام و کلام مقدس حفاظت کردند و صلابتی را به دژخیم نشان دادن که هرگز تصورش را هم نمی‌کرد.

پس نقش‌آفرینان و فاتحان سربلند میدانهای قتل عام ۶۷؛ سرمایه‌های پایداری پرشکوه امروز و «خونبهای کلان ملت ایران» برای فردایی آزاد و آباد و دموکراتیک هستند. پس بیش از آن که نبودشان مایه آه و افسوس و دریغمان باشد، نقش و کارشان، فدا و صلابت بی‌همتایشان، اسباب افتخار امروز و سازنده فردای روشن خواهد بود.

پایان

فصل دوم

یادنامه



امید داشتم صفحات پایانی این کتاب را به یادنامه و یادواره تمامی یارانی اختصاص دهم که با روزها و شبها، لحظه‌های وجودشان را حس کرده و صدای قلبهایشان را شنیده بودم. ولی افسوس که سرکوب حاکمیت پلید، اجازه نداد حتی تصاویر یاران و بهاران سربهدار را در اختیار داشته باشم. به همین جهت در این یادواره تنها از شهیدانی یاد کرده‌ام که موفق به تهیه تصاویرشان شده‌ام.

نگاه کن
چه بزرگوارانه در پای تو سر نهاد
آن که مرگش
میلاذ و هیاهوی هزار شهزاده بوده

نگاه کن!

احمد شاملو

با ویلچیر می بردنش بازجویی...

آذر سلیمانی

گوهردشت - ۹ مرداد ۱۳۶۷



... چن ماه پیش پاسدارا ریختن تو سلول غافلگیرش کردن. قبل از این که بگردنش، کاغذ و نوشته یی رو که تو جیبش بود، تو دهنش گذاشت و قورت داد. یکی از پاسدارها چنان ضربه محکمی به گلوش زد که همون جا بیهوش شد. بعد فهمیدیم فلج شده. با ویلچیر می بردنش بازجویی...

جلد چهارم - دشت جواهر

تواضع و فروتنیش، همه‌رو از رو می‌برد

ابوالقاسم محمدی ارژنگی

گوهردشت - مرداد ۶۷



- ...هر موقع می‌گفتیم بخون، می‌گفت ترانه‌رو تنظیم می‌کنم ولی جمعی بخونیم.
- انقدر این بشر تواضع و فروتنی داشت که همه‌رو از رو می‌برد.

- بچه‌ها میگفتن یه سری از سرودهای سازمان کاراونه. خودش میگه نه...
...

- شما که ادعای شاگردی آقای ارژنگی رو دارین بخونین ببینیم چی یادگرفتین...
...

پرویز مکشی کرد. سرش را بالا آورد و گفت:

- این ترانه رو تو مراسم عید خوند. شعرش مال بچه‌هاست. بقیه کارهاش مال خودش.

صدایش را صاف کرد، سرش را پایین انداخت و ترانه جدید را (بر وزن ترانه کجا سفر کردی خانم دلکش) شروع کرد:

- ز نام من پرسید، مرام من پرسید

گفتا که تو از کجایی، خونین تن بگو چرایی

که از هر دو باغ چشمت، چو دشت و صحرا، گل شقایق روست

کنار او رفتم، ز نام خود گفتم

گفتم از مجاهدانم، همراز ستارگانم.

همرزم حنیف خلقم که از سلاحش شبانه شد ویران...
...

جلد چهارم - دشت جواهر

فرشتگان فضیلت و چنگال بی رحم...



ابراهیم ربیع زاده

گوهردشت - مرداد ۱۳۶۷

...پرده زردی از یأس، روی صورت گرد و گوشت آلود و تحقیرشده اش نشست و نمی دانست با بچه های کم سن و سالی که بلندترینشان تا شانهاش هم نمی رسید چگونه درافتد.

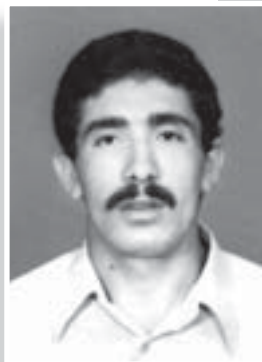
«جاوید» (محمد رضا مجیدی)، جوان ۱۹ ساله بانمکی که پیراهن سورمه ای و شلوار روشنی پوشیده بود، حتی سرش را از روزنامه بالا نیاورد و ابراهیم ربیع زاده، نازک اندام، شرور، پرغرور و سبزه رو، درحالی که سرش پایین بود، چشم راستش را بست، سر و ابروی چپش را کمی بالا برد. انگار قیصر یا پادشاه روم به غلامی یا کلاغی نگاه می کند. داود لشکری که دیگر تاب و تحمل تحقیر و بی توجهی را نداشت، با نعره یی کور، «جاوید» و «ابراهیم» را به زیرهشت خواند و فرشتگان فضیلت و عاطفه را به زیر چنگال بیرحم کیمنه حیوانیش کشید...

جلد سوم - صدای رویش جوانه ها

«سرباز کوچک رجوی»

بهرام سلاجقه

اوین - مرداد ۶۷



یاد بهرام سلاجقه و بچه‌هایی که در سال ۶۴ در معرض انقلاب درونی سازمان قرار گرفته بودند افتادم. یارانی که بعد از دستگیری زیر شدیدترین فشارها، خود را «سرباز کوچک رجوی» معرفی کردند. به‌خاطر همین جمله، ۳۶ ساعت معجاری ادرار بهرام را بستند و بعد سیخ و میله داغ در بیضه‌اش فروکردند. با این‌همه باز درحالی که از شدت درد و فشارهای ناشی از آن تمام بدنش سرخ و متورم شده بود، وقتی بازجو نامش را پرسید گفت: «سرباز کوچک رجوی».

جلد سوم - صدای رویش جوانه‌ها



انقلاب خون میخواد، چه خونی بهتر از ما

بهروز بهنامزاده

گوهردشت ۱۲ مرداد ۶۷

- ولی اینا خیلی هول شده بودن.
- تو هنوز فکر می کنی اعدام نیست!
- خیلی بعید میدونم بتونن بچه ها رو بزنن. شاید از هر بند، ۴-۳ انفرو
اعدام کنن ولی...
- البته باید در نظر داشته باشی که «خمینی» به. زیاد قانون بردار نیست.
- تو فکر میکنی موضوع چیه؟
- نمیدونم! هر چی باشه خیره. به نظر من اعدام منتفی نیست. بعید
نیس یه بهانه یی جورکنه بچه ها رو اعدام کنه.
- اگه دست به این کار بزنه ضرر میکنه.
- انقلاب خون می خواد. چه خونی بهتر از ما. «مسعود» کشتی انقلاب
رو داره با همه موانعی که سر راهشه پیش میبره...
هنوز جمله اش تمام نشده بود که در باز شد. اسمش را صدا
کردند....

جلد چهارم - دشت جواهر

شوق نگاه پرویز همه رو بی تاب می کرد

پرویز شریفی

اوین - مرداد ۶۷



...هنوز معلوم نبود قرعه به نام چه کسی می افتد.
- خدا کنه لااقل هفت هشت ده نفر بفرن تا فشار کمتر

بشه.

- بابا اینا فقط می خوان عقده شونو سر محکومیت سازمان ملل خالی کنن، الان براشون این چیزها مهم نیس... ولی وای به حال اونکه اسمش دربیاد.

حمید لاجوردی لیخنندی زد و گفت:

- بابا این نئویانها از زمان شاه همین جا بوده ما چه می دونیم کی آورده... در باز شد و پاسدار زشتی با چشمهای ورقلمبیده، ابروی شکسته و خطی که در سمت راست صورت تا زیر گردنش برجسته بود، وارد شد. بدنش را کمی به سمت داخل خم کرد و گردنش را جلو آورد. با حرکت سریع چشمها، دورتادور سلول را برانداز کرد. لحظه یی نگاهم به لرزش مردمکش افتاد. انگار سوسکی در خونابه یی سفید و سرخ، از ترس می دود. من و «پرویز» در گوشه راست سلول کنار هم نشسته بودیم. نگاهش لحظه یی روی «پرویز» قفل شد و با انگشت اشاره دست راست او را صدا کرد. تصور آن همه وسایل ممنوعه و کابل و زنجیر پاسدار، و تصویر حریر عشق و شوق نگاه «پرویز»، همه را بیتاب می کرد.

جلد سوم - صدای رویش جوانه ها

«طنابی به ضخامت همه نامردیهای جهان...»

حبیب‌الله اسلامی

اوین - ۲۳ شهریور ۱۳۶۰

... صدایی که احتمالاً از بلندگوی دستی پخش می‌شد، در فضا پیچید:
- منافق آگه زیر سنگم باشه نمی‌تونه از دست عدالت فرار کنه،
چشم‌بندتونو بردارین عاقبت کارتون رو ببینین. این آخر نفاقه!
چشم‌بندم را برداشتم. پیکری آرام و پاک از درخت آویزان بود. هنوز
لبخندی کوچک بر لب و زخمی بزرگ در دل داشت. پایش را با درد
بسته بودند. دستش شکسته، صورتش خسته و طنابی به ضخامت
همه نامردیهای جهان در گردنش نشسته بود.

پاسداران یکریز فحش می‌دادند و عریده می‌کشیدند. محوطه اوین
با باغچه‌های زرد و بی‌حال و درختهای سرد و کهنه‌اش، صحنه
رجزخوانی و ناله‌های شوم شغالان شده بود و زندانیان را به شعار علیه
همه نجابت زندگی که بر دار می‌درخشید فرا می‌خواندند.

جلد اول - دشت آتش



«خاطره‌یی از زندان عادی»

حسین نامدار ملایری

مرداد ۱۳۶۷



زمان توسل «تواین»... حسین نامدار خاطره‌یی از زندان عادی اراک تعریف کرد:

... جرمش ۱۰ فقره سرقت مسلحانه از بانک و چند درگیری و... بود. روزی چند ساعت با هم صحبت می‌کردیم. کم‌کم تصمیم گرفت با بقیه دوستانش هم صحبت کنه و نسبت به خطر آخوندها که جز فساد و بدبختی چیزی واسه مردم نیاوردن، هشیارشون کنه. چند هفته بعد رفیق رئیس باندم رو برای دادگاه صدا کردن. رئیس دادگاه ۲۰ مورد سرقت مسلحانه و چندین مورد درگیری و خالی کردن طلافروشی رو تو کیفرخواستش خونند. آخرش هم گفت به دلیل اخلال در امنیت و آسایش جامعه و... اعدام میشی. دوستمون خنده‌یی کرد و گفت: بی‌وجود! تو حالیت نیست، شرایط اقتصادی بی‌ریخت، آدمو دزد بار میاره. اگه تبعیض نباشه، نامردی نباشه، اگه آزادی باشه، مگه مریضم برم دزدی؟ حاکم شرع! حرفش رو قطع کرده و با عصبانیت گفت... این حرفها رو کی بهت یاد داده، اینجا دادگاهه منم دارم محاکمت میکنم. دادگاه جای این حرفا نیست. بعد دوستمون با خونسردی حرف آخوند رو قطع میکنه و میگه: اولاً که: من باید اونجا بشینم، تو اینجا. این منم که باید تو رو محاکمه کنم. دویماً: بانک زدم که زدم، مگه مال باباتو برداشتم؟ سیمماً: چطور شد! شما هزارتا هزارتا جوونا رو میکشین آسایش جامعه رو خراب نمیکنین؟... اگه یه جو، غیرت داشتی خودتو دار می‌زدی... چن روز بعد اون اعدام شد، ما هم به انفرادی منتقل شدیم.

جلد دوم - سرود سیاوشان

... بوسه‌یی فرستادم و دریچه را بستم



حسن سیار

اوین - پائیز ۱۳۶۰

صبر کردم تا همه بچه‌ها از سلول خارج شدند، آرام دریچه سلول را باز کردم. با یک نظر چشمم به حسن افتاد که مشغول درست کردن وسیله‌یی بود. برق ریشی

که در چانه‌اش جوانه زده و گودی چشمهایش را می‌پوشاند لحظه‌یی مرا به شک انداخت. صورتش زرد و کبود، بدنش لاغر بود. با یک نظر سلول را دور زدم تا بهروز را ببینم. بسیاری از چهره‌ها شبیه هم بود چند نفر از پشت یا نیمرخ مثل بهروز می‌نمودند. توجه چند نفر به دریچه جلب شد. حسن هم که تقریباً روبه‌روی دریچه (سمت چپ) نشسته بود، نگاهش به دریچه افتاد. در یک لحظه با تمام وجود در نی‌نی نگاهش فرو رفتیم. هم‌زمان با لبخند و چشمکی تیز، با دستم بوسه‌یی به سمتش فرستادم و دریچه را بستم.

جلد اول - دشت آتش

... گفتن نسل تونو برمی داریم

حسین نجاتی

اوین مرداد ۶۷



... طفلک چقدر به خاطر من کتک خورد. میدونستم کاره‌یی نیس ولی بازجو واسه این که من اعتراف کنم چندبار جلو خودم زدش. الانم ۶ساله زیر فشاره... می‌خوان

طلاقشو بگیرن...

- اونوقت تو هم تشویقش میکنی؟...

- ببین محمود، ما که هیچ کدوم از این جا چون سالم بیرون نمی‌بریم. آخه اون چه گناهی کرده که به خاطر من این همه فشار و و بدبختی رو تحمل کنه.

اون خیلی خوبه، گناه داره...

- بذار هر طور راحتت زندگی کنه.

- آره! اون میدونه منو آگه تیکه تیکه هم کنن، دست از «مسعود» برنمیدارم.

با یادآوری «مسعود» فضایش باز شد. مکشی کرد و با لبخند زیبایی ادامه

داد: تازه دارم می‌فهمم چه جواهری بالای سرمون داریم. خیلی ماهه جون

من.

- خیر مسعود مقبلی رو شنیدی؟

- آره، یه چیزایی شنیدم ولی نمی‌شناسمش. اسمش آشناس!

- باباش عزت‌الله مقبلی، خیلی معروفه. هنرمند قدیمی و باسابقه رادیو...

- شنیدم عید بردنش کمیته مشترک! واسه چی؟

- نمیدونم واسه چی، ولی بهش گفتن نسل تونو برمی‌داریم. برو به دوستات

هم بگو همه تونو میکشیم...

جلد سوم - صدای رویش جوانه‌ها

«فرار از اوین»...



حسن فارسی



نصرالله بخشایی

حسن فارسی

نصرالله بخشایی

اوین - ۷ مرداد ۱۳۶۷

... اصل قضیه چی بود؟ اسمها درست بود؟
 - ۲-۳ هفته پیش حسن فارسی و نصرالله بخشایی و
 همایون بنی‌هاشمی، تصمیم میگیرن از سلولهای
 انفرادی آسایشگاه فرار کنن. پشت آسایشگاه، محوطه
 بازی که بعد از چند مانع به تپه‌ها و باغات قدیم اوین
 میرسه. بچه‌ها با تیغ اره‌یی که تهیه میکنن، بعد از
 ۲-۳ شب موفق به بریدن میله‌ها شدن و با گره‌زدن لباس
 و پارچه و امکاناتی که داشتند طناب کوتاهی درست
 کردن و پریدن پایین. نصرالله همون جا پاش میشکنه
 و قفل میشه. حسن و همایون هم هر کاری میکنن
 بیرنش قبول نمیکنه. همونجا میمونه تا بچه‌ها بتونن

سریع منطقه رو ترک کنن. یکی دو ساعت بعد پاسدار بند متوجه
 میشه و گروههای ضربت اوین تمام منطقه رو محاصره میکنن.
 میگن بچه‌ها خودشون رو به اتوبان رسونده بودن، داشتن میرفتن که
 تو یکی از همین تورها شناسایی میشن و برشون میگردونن اوین. تا
 یه هفته پیش هر ۳ تا شون زیر بازجویی بودن...
 - میگن مرتضوی رو کاردش میزدی خونش درنمی‌اومد...

جلد چهارم - دشت جواهر

...بعد از ۷ سال به هم رسیدند...

حسین و مصطفی میرزایی مرداد ۶۷، و معصومه میرزایی

خانواده میرزایی، هم‌زمان از مرگ حسین (فرزند بزرگ) و مصطفی (پسر کوچکشان) باخبر شدند. مسعود و منصور خسروآبادی، دو برادری که سالها در بندها و زندانهای مختلف در آرزوی دیدار هم بودند به هم رسیده و دیگر نیازی نبود مادر از سبزواری برای ملاقات ۳ فرزندش به اوین و گوهردشت و بهشت زهرا برود. حسین و مصطفی به خواهرشان معصومه، و مسعود و منصور پس از ۷ سال به خواهرشان (طیبه) پیوستند. جلد چهارم - دشت جواهر



حسین میرزایی



مصطفی میرزایی



معصومه میرزایی

... راز شکوفایی، تغییر و پایداری



حمیدرضا سلیمانی

سنندج - فروردین ۱۳۶۱

... از این لحظه شخصیت و کاراکتر حمید به کلی دگرگون شد. دیگر خبری از آن شرور هیجده ساله مردم آزار! نبود. همیشه در سلام کردن پیشقدم بود.

بی‌نهایت به دیگران احترام می‌گذاشت و در هر نوع کمک و فداکاری پیشقدم می‌شد. در ابتدای سال ۵۸ وارد بخش محلات و بعد دانش‌آموزی شد. عشقش به برادر مسعود؛ راز شکوفایی، تغییر و پایداریش بود. همیشه در نگاهش شور و در لبخندش سادگی موج می‌زد. حمید در مرداد ۶۰ یکبار به صورت اتفاقی دستگیر شد. ولی زمانی که پاسداران کمیته با چند خودرو از گروه ضربت دادستانی قصد انتقالش به اوین را داشتند، توانست در یک فرصت استثنایی یکی از پاسداران را خلع سلاح کرده و از چنگشان فرار کند. صبح ۸ شهریور قرار بود او را ببینم. ولی لحظاتی قبل از قرار، دستگیر شدم و دیگر ندیدمش.

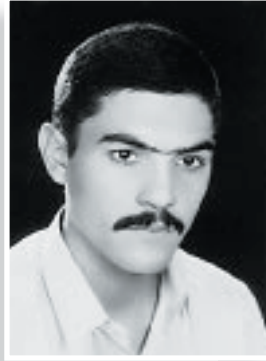
چند سال بعد فهمیدم روز آخر فروردین در سنندج دستگیر شده. بعد از فشارها و شکنجه‌های طاقت‌فرسا، دست راست و پای چپش را قطع کردند و با طناب ضخیمی که بر گردنش بسته بودند در اطراف شهر او را چرخاندند. در آخر هم پیکر کیبود و خون آلودش را داخل لاستیک بزرگی که آغشته به نفت یا بنزین بود انداخته و ضمن چرخاندن لاستیک، او را آتش زدند.

جلد اول - دشت آتش

«سنگفرش زیر هشت و خون صورت حسین»

حسین نیاکان

گوهردشت - ۲۲ مرداد ۱۳۶۷



حسین نیاکان را بعد از ساعتها آویزان کردن و کابل زدن، زیر مشتمت و لگد گرفتند و زمانی که مشتمت بهزاد نظامی بر اثر جاخالی دادن حسین به دیوار خورد، روبه‌رویش ایستاده و با کمال خونسردی، نوشابه‌یی باز کرد و سرکشید. بعد از خالی شدن شیشه، چنان محکم شیشه نوشابه را به صورتش زد که شیشه از کمر شکست. استخوان بینی و صورت حسین هم شکست و خون صورت از هم‌دریده حسین، سنگفرش زیر هشت را پر کرد.

جلد دوم - سرود سیاوشان

صفای دایی...



عبدالرضا وزیری فر (رضا عرب)

شهریور ۱۳۶۳ - زجرکش

وقتی می‌گفت «دایی» [اسم مستعار و کدی که برای «مسعود» انتخاب کرده بودیم] تمام صورتش می‌درخشید، حتی گوشه‌هایش هم برق می‌زد. دیگر حواسش به کاراکتر چوپان و سناریو ساختگیش نبود... هر زمان عرصه خیلی تنگ می‌شد، یا در شرایط سخت و فشار، لیخندی می‌زد و با جمله‌ی کوتاه، فضا و دنیایم را بالکل عوض می‌کرد:

- صفای دایی، تا دایی بالا سر خونواده و فامیله...

جلد دوم - سرود سیاوشان

رفتارش الگو و دیدارش آرزوی محله بود

روشن بلبلیان

گوهردشت - ۲۲ مرداد ۱۳۶۷



یک ساعت بعد روشن بلبلیان هم رسید. حمید عباسی موضوع مصاحبه ویدیویی - به عنوان شرط جدی دادگاه - را به او گفت و پس از تهدیدهای ناصرین وارد بند شد. روشن؛ جوان مجرب و دنیادیده‌یی که رفتارش الگو و دیدارش آرزوی محله و دوستانش بود، درحالی که از درد شدید روده رنج می‌برد، ادایشان را درمی‌آورد و می‌خندید.

درد روشن بالا گرفت. به دلیل عفونت و بیماری مُزمن روده بایستی مستمر بیرون می‌رفت و پاسداران به‌رغم آگاهی از بیماریش، هرچه در می‌زدیم باز نمی‌کردند...

جلد چهارم - دشت جواهر

چقدر زیبا و دوست داشتنی...



سیامک طوبایی

۱۳۶۸

با نگاهی به اطراف، از جیبش سنگ سیاه کوچک را درآورد. درحالی که به حرفهایم می‌خندید، دست راستم را گرفت، آرام انگشتانم را بازکرد، سنگ را گذاشت و دوباره بست:

- از سه چهار ماه پیش که از هم جدا شدیم، تصمیم داشتم به چیزی برات درست کنم و یه جوری بفرستم...

دوباره دستم را فشرد، قبل از این که بخواهم جواب حرفهایش را بدهم رفت.

دستم را بالا آوردم، انگشتانم را به آرامی باز کردم تا بینم چه طرحی روی سنگ انداخته است. هیچ حدس نمی‌زدم:

آرم سازمان را روی سنگ سیاه و نازکی که اندازه سکه پنج ریالی بود، برابرم دیدم.

فکرش را هم نمی‌کردم. چقدر زیبا و دوست داشتنی بود.

جلد دوم - سرود سیاوشان

زخمی در نگاه و خنجری در سینه...

صفی قلی اشرفی

۸ بهمن ۱۳۶۷ در ملأعام



روز هشتم بهمن ماه ۶۷ صفی قلی اشرفی در استادیوم ورزشی سرخه حصار کرج به جرم سرقت و مواد مخدر (در حضور مردم و اقوامش) به دار آویخته شد. روزنامه اطلاعات روز بعد با تیتر درشت در صفحه حوادث نوشت ۲۶ قاچاقچی مواد مخدر و سارق مسلح در ۴ شهر به دار آویخته شدند. در مقدمه خیر هم نوشته شد ۱۲ عضو باند جنایتکار عیاران به جرم سرقت مسلحانه، قتل و ایجاد رعب و وحشت به دار مجازات آویخته شدند. دکتر صدرالله سیاه منصورى به همراه تعدادی دیگر از هواداران مجاهدین (با عنوان عیاران) در همین روز به خاک افتادند.

اعدام مخالف با عنوان خلافکار! و در کنار خانواده!...

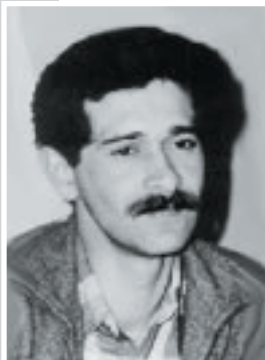
... «ریسمانی بر گلوی دوست؛ زخمی در نگاه یار و خنجری در سینه خانواده».

جلد پنجم - یاد یاران

...صدای واژه‌ها

عباس پورساحلی

گوهردشت - ۱۸ مرداد ۱۳۶۷



عباس پورساحلی



محمد جنگ زاده

دوباره صدایی ریز و وسوسه‌انگیز! انگار دیوار نفس می‌کشید. این آهنگ هماهنگ، پژواک زیبای نبضی بود که هوش و حوصله را تحریک می‌کرد:

- «اعدامهای امروز بند ۱: نعمت اقبالی، علیرضا حسینی، قربانعلی درویش، اصغر رضاخانی، مسیحا قریشی، قاسم محب‌علی، محمدصادق عزیزی، هادی صابری، منوچهر رضایی، ناصر بچه‌میر، محمد جنگ‌زاده، احمد نعلیندی، رحمان چراغی، مهدی فریدونی، مجید مشرف، محمد کرامتی، علیرضا رضوانی، عباس پورساحلی، علی شاکری، حسین رحیمی، عباس یگانه‌جاهد...»

واژه‌ها حرف می‌زدند. هر اسم، رسمی و یادگاری از فدا؛ هر تصویر، آهنگی و جنگی بی‌صدا بود. هنگی زیبا و هماهنگ از صدا و تصویر و خاطره.

...هنوز صدای بوق ماشین عروس و جیغ و همهمه همراهانشان، از پشت پنجره سلول به گوش می‌رسید.

جلد چهارم - دشت جواهر

«برگی از خورشید»

عبدالرحمن رحمتی

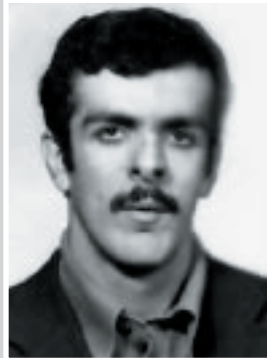
مرداد ۱۳۶۷

رحمان رحمتی؛ دانشجو، با قامتی
متوسط و نسبتاً لاغر، اهل گرگان و
ساکن شرق تهران بود، موهایش روشن،
صورتش سپید و در لبخندش برگی از
خورشید، همیشه می درخشید...

جلد سوم - صدای رویش جوانه‌ها



می دانست کجا و کی باید بمیرد



علی انصاریون

اوین - پائیز ۱۳۶۵

یه هفته تموم با نورافکن و انواع روشهای جدید بهش
بیخوابی میدن و بازجویی میکنن.

بعد از یه هفته کابل و آتیش و نورافکن و... «علی»
به ظاهر قبول میکنه، فقط میگه قبل از این کار باید

یه کم استراحت کنم. ساعت ۳ بعد از ظهر، «علی» با سروصورت کبود
و بادکرده وارد بند میشه.

...ساعت ۱۲ شب، بعد از زمان خاموشی، به بهانه حمام، شیشه‌یی
رو داخل پارچه خورد میکنه و بعد از ترکیب با داروی نظافت، مواد
ساخته شده رو سر میکشه...

جلد سوم - صدای رویش جوانه‌ها

... لابه‌لای چشمهای بیقرار و لبهای تبار

علی اوسطی

گوهردشت - ۹ مرداد ۱۳۶۷



جمله‌اش تمام نشده بود که گیرممد و ربات وارد بند شدند. گیرممد با صدای بلند اسامی را خواند:

- علی اوسطی، محمدرضا حجازی، موسی کریم‌خواه.

بچه‌ها به سمت «محمدرضا» و علی اوسط و موسی هجوم آوردند. اشک و بوسه و لبخند، لابه‌لای چشمهای بیقرار و لبهای تبار می‌درخشید...

جلد چهارم - دشت جواهر

آهای مردم، من مجاهد خلقم...

علی اکبر علائینی

۲۸ خرداد ۱۳۶۸ - در پل سیمان تهران



به محض این که طناب را دور گردن علی اکبر انداختند،

فریاد کشید:

...آهای مردم؟

من علی اکبر علائینی،

مجاهد خلقم، قاچاقچی نیستم...

جلد چهارم - دشت جواهر

آرزوی دیدار

غلامحسین مشهدی ابراهیم

گوهردشت - ۱۵ مرداد ۱۳۶۷



- ... دلش خوشه که اومده کنارم. میگه از توی خونه، ساختمون زندون معلوم میشه. روزی دو سه ساعت میشینه باهام درد دل میکنه.
- چرا گذاشتی خونه رو بفروشه؟

- من خبر نداشتم. کلی مریضی داره، پول دوا درمون نداره. فکر کنم کلی هم بدهی بالا آورده. من هر چی میپرسم چیزی نمیگه. نمی‌خواد ناراحتم کنه. از پارسال که اومدیم گوهردشت میگفت اگه بتونم خونه رو با یه اتاق تو این خیابون عوض کنم خیلی خوبه. هر چی بهش گفتم مادر یه کم به خودت برس، میگفت من اگه پیام نزدیک تو، همه مریضی‌هام خوب میشه. حالا بعد از یه سال تونسته یه اتاق همین نزدیکیها اجاره کنه. دلش خوشه که میتونه هر روز با من تو خیالش حرف بزنه...

جلد سوم - صدای رویش جوانه‌ها

... «مسعود» را می بینم



فرزاد گرانمایه

۱۳۶۶

ساعت ۱۰ صبح، به مناسبت آزادی فرزاد گرانمایه در سلول جمع شدیم...

او که ماهها در قفسهای حاج داود پایداری کرده و در سکوت و صلابت نگاهش، حاج داود را به زیر کشیده بود، روزهای پایان محکومیتش را می گذراند و حدس می زدیم امروز به اوین منتقل شود.

... در باز شد و نامش را صدا زدند:

- فرزاد گرانمایه، با کلیه وسایل بیاد بیرون.

ترانه کاروان بنان را با صدای بلند همه سردادیم: ...

لحظاتی بعد «فرزاد» از لابه لای خروش و بوسه و آغوش بچه ها به زیر هشت روانه شد. پروانه بی پروایی که از هفت خان و هفتاد خانه گذشت و هنوز شعله های عشق در سینه اش و ترانه وصل بر لبانش می درخشید.

لحظه یی که می خواست از در خارج شود، دوباره نگاهمان در نقطه یی به هم سایید. با چشمکی تیز و نازک، آخرین حرف و آرزویش، مثل صدایی در سکوت پیچید:

«مسعود» را می بینم.

گرمای لبخندی که سرمای سلول را شکست

فرزین نصرتی

گوهردشت - ۸ مرداد ۱۳۶۸



به دلیل تاریکی، چهره‌اش قابل تشخیص نبود، ولی در همان چند قدمی که ناچار شد از لای بچه‌ها عبور کند، فهمیدم تمام بدنش خرد شده. با زور و فشار توانستم کنار خودم کمی جا باز کنم و نشست. تمام پیکرش خون‌آلود بود. سرش تراشیده، صورتش زخمی و لباسهایش دریده و پاره شده بود. به دلیل این که بچه‌ها خواب بودند امکان صحبت و فرصتی برای درد دل نداشتم. دستی به سرش کشیده و دیدم آثار چوب یا میله روی سرش برجسته است. جای سیخ یا میخی که سرش را سوراخ کرده بود، با انگشت اشاره‌ام حس کردم. هنوز از زخمهای صورتش خون می‌آمد. تلاش کردم در همان محل کمی جابه‌جایش کنم تا درد کمتری تحمل کند. ولی با اشاره‌ی که به کتفش کرد فهمیدم کتفش شکسته و دستش را نمی‌تواند تکان دهد. آرام پرسیدم:

- خیلی درد داری؟

سرش را بالا آورد و با لبخندی که در آن سرما بدنم را گرم و روشن کرد گفت:

- نه، خوبم.

- اسمت چیه؟ کجا بودی؟

- فرزین نصرتی. همین بغل، زیر هشت واحد...

جلد دوم - سرود سیاوشان

سخنرانی ۳۰ خرداد ۶۴ را کامل حفظ بود

فرشید نعمتی

مرداد ۱۳۶۷



فرشید نعمتی متن کامل سخنرانی ۳۰ خرداد ۶۴ را حفظ بود، جواد ناظری، متن سخنرانی را به صورت ریزنویس، پشت چند زرورق سیگار از او گرفت و...

جلد چهارم - دشت آتش

... به عهدت وفا کن ...

مازیار لطفی

اوبین - ۲۹ فروردین ۶۶



...می گفتن تازه از قزلحصار آزاد شده بود. اسمشو گفتن! یادم رفت.

- نگفتن بند چند بود؟ یه ذره زور بزنی بین اسم یا فامیلش یادت میاد. اونم زیر شکنجه شهید شد؟

- آره. یکی از بچه‌های بند ۱ که خبرشو آورد، میگفت داغونش کردن. آهان اسمش مازیار بود.

- چی! مازیار؟ مطمئنی؟! مازیار چی؟

- آگه می‌شناسی فامیلیشو بگو تا بگم آره یا نه. بچه‌ها گفتن من یادم رفت.

- مازیار لطفی؟

- آره.

...

مجاهد، مجاهد...

... به یاد مازیار و جای خالیش در جمع افتادم. لحظه‌یی لبخند معصومانه‌اش را زیر دشنه و شلاق بازجو تجسم کردم. سرود مجاهد مثل رودی در میان پیکر خون‌آلود و پاهای کبودش جاری بود. انگار به زبان اراده‌اش در میان ما می‌خواند:

به عهدت وفا کن، نبردی به پا کن، ستم را فنا کن، ز بنیان خود

... جشن تولد نرگس ...



محسن بهرامی فرید

مرداد ۱۳۶۷ - حلق آویز

محسن بهرامی فرید؛ با قدی متوسط، صورتی لاغر، سبزه‌رو با موهای صاف و پرپشت و جوگندمی، از کُنچ سلول لبخندی زد و خاطره خنده‌داری از دخترش نرگس که در میان بچه‌ها به نرجس خاتون معروف بود تعریف کرد. بعد هم با اصرار و جوسازی، ترانه‌یی که در جشن تولد نرگس و رویا و ایمان، بعد از کتک کاری پاسداران خوانده بود اجرا کرد...

جلد سوم - صدای رویش جوانه‌ها

.. ما رفتیم بهشت شاید اونجا یه غذای سیری بخوریم!

محسن محمدباقر

گوهردشت - مرداد ۶۷



... روحیه‌اش طوری بود که هیچ‌کس فکر نمی‌کرد
فلج مادرزاده.

- سرعتش تو راه رفتن و کار از همه بیشتر بود. وقتی هواخوری باز
می‌شد و می‌خواستیم چند دقیقه فوتبال بازی کنیم همیشه یه جوری
خودشو تحمیل می‌کرد که...

- خودشو تحمیل می‌کرد؟! سَرش دعوا بود. این جوری [با حالت
نشان دادن عصا و پاهایش] خودشو روی عصا بُلَن می‌کرد، می‌کشید
عقب، تاب می‌خورد و محکم می‌زد زیر توپ...

- میدونی که! تو چن تا از فیلمهای بهرام بیضایی هم بازی کرده بود.
توی «غریبه و مه» نقش اول فیلم رو داشت...

- امروز تو راهرو دادگاه که دیدمش خیلی سرحال بود. اول فکر
کردم خبر نداره. از رضا پرسیدم، گفت دیشب تا صبح سربه‌سر
بچه‌ها گذاشت. وقتی فهمید همه بچه‌ها رو دارن میزنن نگران این
بود که مبادا به خاطر پاش اعدامش نکنن. ساعت ۸ صبح که اسمشو
صدا کردن انگار بال درآورده بود.

- محمدحسن گفت وقتی واسه اعدام صداسش کردن از خوشحالی
جیغ کشید و به بچه‌ها گفت ما رفتیم بهشت. شاید اونجا یه غذای
سیری بخوریم، مُردیم از گُشنگی...

جلد چهارم - دشت جواهر

...آیا بهزاد را دوباره می بینم؟

محمد اسماعیل کردجزی (بهزاد)

زندان ساری - مرداد ۶۷



...هیچ نمی دانستیم برای چه و کجا می خواهند
ببرند. تلاش کردم به بهانه آوردن وسایل وارد بند شوم
و از بچه های تبعیدی خداحافظی کنم، هیچ فایده
نداشت. از این که بچه های شمالی و بهبهانی را بدون خداحافظی
ترک می کردم ناراحت بودم:
«آیا فامیل (بهزاد)، خال وچه (غلامرضا زاهد)، آمو، اسماعیل شهرویی
و... را دوباره می بینم؟ چقدر دوستشان دارم...»
می دانستم بقیه را حتماً در روزهای بعد یا بندهای دیگر می بینم
ولی دلم برای یاران تبعیدی (که پس از مدتی به شهرشان منتقل
می شدند) تنگ می شد.

جلد دوم - سرود سیاوشان

... رازداری و فداکاری در حفظ اسرار بند

محمد رضا سرادار رشتی

اوین مرداد ۶۷



هر روز و در هر تماس رابطه‌ام با محمد رضا بیشتر، پیوند و عواطفمان غنی‌تر می‌شد. جسارت و فداکاریش در حفظ اسرار بند، نجابت و رازداریش در انفرادی و تماسهای چند دقیقه‌ای بی‌نظیر بود و مرا شدیداً تحت تأثیر قرار می‌داد. قبل از شروع تماس به این فکر می‌کردم که چگونه می‌توانم با بهانه یا ترفندی لحظه‌ای بی‌بینمیش. خیلی دوست داشتم ببینم چه شکلی دارد. بسیاری از خصوصیات و خاطرات و حساسیت‌هایش را می‌دانستم ولی همه را در چهره‌ی فرضی جمع کرده بودم و هر روز کنجکاوی و تمایلم برای دیدنش بیشتر می‌شد.

بیچاره همسرش! از فردای ازدواج؛ بعد از دستگیری محمد رضا، زیر هزار فشار و زخم پاسداران قرار گرفت. هر روز سنگی در نگاهش و آواری بر سرش ریختند و امروز، هنوز؛ پشت دیوار؛ دیدار و ملاقات همسرش را به انتظار نشسته است.

به محض شروع تماس - بدون مقدمه - با صدای آرامی از محمد رضا پرسیدم چه تصویر و قیافه‌ی از من در ذهنش دارد، بعد از مکشی کوتاه...

جلد سوم - صدای رویش جوانه‌ها

یعنی اعدام بدون کیفرخواست؟!!



محمد رضا لاجین پور

اوین - پائیز ۱۳۶۰

...هنوز حرفهایش تمام نشده بود که در باز و محمد رضا

وارد شد. پرسیدم:

- چرا دیر اومدی مگه صبح نرفتی دادگاه؟

- بعدش رفتم بازجویی.

- بازجویی! واسه چی؟

- تو کیفرخواستم بازجو ده پونزده تا اسم ردیف کرد که من اونها رو کُشتم. حاکم شرع گفت تو رو باید زجر کُشت کنیم. منم گفتم کسی رو نکشتم این اسمها رو واسه این گفتم که دیگه کابل نخورم. اونم عصبانی شد و گفت سگ منافق به نظام تهمت می زنی؟ حالتو جا میارم. بعد هم یه چیزی در گوش بازجو گفتم و از اتاق بیرونم کرد. چن دقیقه بعد به طبقه پایین اومدیم، بازجویی دوباره شروع شد.

- از بقیه بچه ها چه خبر؟ حسن و بهروزم با تو بودن؟

- آره اونام اون جا بودن، حسن قبل از من رفت. وقتی هم به شعبه رفتم دیدم اونم بستنش به تخت. ولی بهروز فکر می کنم تو دادگاش هم الکی قبول کرد پاسدارا رو کشته تا زودتر بزننش راحت شه.

- بازجویی تو چی شد؟

- هیچی بابا! من که می دونستم اعداممون می کنن دوباره قبول کردم تا زودتر تموم شه.

- یعنی کیفرخواست برات نخوندن؟...

جلداول - دشت آتش

«مسعود» اومده منطقه!

محمود حسنی

اوین - مرداد ۶۷



هنوز یک سوم از زندانیان نرفته بودند که صدای محمود حسنی از سلول ۲ بلند شد. با نگاهی به راهرو، او را که به سمت سلول ما می آمد دیدم. چشمهای سبز و بادامی اش، در سیمای سپید و سپیده لبخندش، مثل نگینی در انگشتر خورشید می درخشید. شک نداشتم اخبار تازه‌یی از خانواده‌ها رسیده و رمز همه بیتابی و بیقراریش در پیامی یا کلامی از «یار» نهفته است. نزدیک شد و به یک متری ام رسید. با حرکت دست و صورت و سر، پرسیدم چه خبر؟ لبخندی زد و دستش را به نشانه پرواز، مثل کودکان بازیگوش، آرام بالا برد.

- یعنی چی؟

- «مسعود» اومده منطقه.

- چی؟!

- عراق.

- مطمئنی؟ چقدر موثقه؟

- موثقه. خواهر جواد از رادیو شنیده.

نیم ساعت بعد، خبر مثل بمبی در قلبها پیچید و قطره‌های شوق و دلهره و اضطراب، مثل حیابی، نه! مثل شهابی، شیشه چشمها را شست. خوب می دانستیم این سفر پرریسک و پرحادثه مقدمه انفجار و آتشفشانی بزرگ خواهد شد.

جلد سوم - صدای رویش جوانه‌ها



محمود فرجی اسکندری



محمود پولچی



سید محسن سید احمدی

... از ۱۵۰ نفر بندشون ۷ یا ۸ نفر باقی موندن

محمود فرجی اسکندری
محمود پولچی
سید محسن سید احمدی

گوهر دشت مرداد ۶۷

بند ملی کش‌ها: از ۱۵۰ نفر ۷ یا ۸ نفر باقی ماندند.
۱۴۳ نفر سریدار شدند:

مهشید رزاقی (حسین)، داریوش کی نژاد، نادر لسانی،
بهمن ابراهیم نژاد، مجید مغتتم، همایون نیک پور،
محمود فرجی اسکندری، مهدی احمدی، سید محسن
سید احمدی، علی بابایی، حمید بخشنده، داود
شاکری، مسعود طلوع صفت، داود آزرنگ، سعید
گرگانی، یزدان خدا بخش، اسماعیل قاضی، یحیی
تیموری، شهرام شاه بخشی، حبیب الله حسینی، محمود
پولچی، محسن سبحانی، جواد طاهری، حسن دالمن،
حمیدرضا امیری، ناصر رضوانی...

جلد چهارم - دشت جواهر

[اغلب این افراد قبل از شروع مبارزه مسلحانه دستگیر
شده بودند و طبق حکم دادستانی، یک تا پنج سال
از پایان مدت محکومیتشان گذشته بود و بالاخره قول
آزادی شان را به خانواده‌هایشان داده بودند].

نوه پدر طالقانی رو همون روز دار زدن!...

مسعود عالیی خستو

۹ مرداد ۱۳۶۷



... محسن کریم نژاد و مسعود خستو رو، همون روز دار
زدن.

- یکشنبه؟

- آره یکشنبه نهم، نادری و فاتح هم اونجا بودن. اول رفتن سراغ
بچه‌های کرج.

- مسعود خستو! نوه پدر طالقانی!...

جلد چهارم - دشت جواهر

تا بچه‌ها رو اینجا هم تنها نذارن



منوچهر (علی اکبر) بزرگ بشر

گوهردشت - ۲۱ مرداد ۶۷

...منوچهر بزرگ بشر و محمد فرمانی و مجید طالقانی
که زنده موندن، وقتی فهمیدن همه رو دار زدن، رفتن
از همه مواضع سازمان دفاع کردن تا بچه‌ها رو اینجا
هم تنها نذارن!

جلد چهارم - دشت جواهر

بی صدا و بی ادعا و بی پروا

مهدی فتحعلی آشتیانی

اوین مرداد ۶۷

مهدی فتحعلی آشتیانی؛ جوان لاغراندازی با موهای مجعد، چشمانی مشکمی و صورتی صاف و سبزه‌رو، مشغول خواندن شعری بود. ظاهری بی صدا و بی ادعا و درونی بی پروا داشت...

جلد سوم - صدای رویش جوانه‌ها



... همون فوتبالیسته؟

مهشید (حسین) رزاقی

گوهردشت - ۸ مرداد ۱۳۶۷



... بابا همون روز اول - شنبه هشتم مرداد - بعد از بچه‌های مشهد رفتن سراغ ملی کش‌ها. بچه‌ها میگفتن حسین رزاقی (مهشید) که ۵ سال از حکمش گذشته بود همون شب اعدام شد.

- حسین! همون فوتبالیسته؟

- آره. میگن بازیکن تیم ملی بود. مٹ این که برادرش هم زندانن.

- می‌شناسمشون. پس حسینم کشتن!

- هنوز دقیق نمیدونم ولی مٹ این که همون روز شنبه ۴۰-۳۰ تا از بچه‌های ملی کش رو زدن. به همه خانواده‌هاشون هم از یه ماه قبل قول آزادیشونو داده بودن...

جلد چهارم - دشت جواهر

«کشتار بعد از قتل عام»

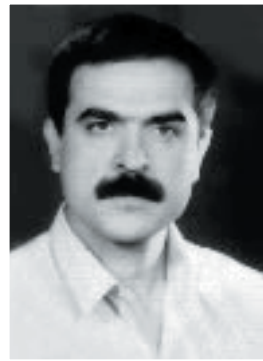
جواد تقوی
مهرداد کمالی
علی اصغر بیدی

جواد تقوی، سیامک طویایی، حسن افتخارجو، احمد مطهری، هوشنگ محمدرحیمی، عباس نوایی، علی اصغر بیدی، مهرزاد حاجیان، مهرداد کمالی و سیاوش ورزش نما...
 کسانی که از قتل عام ۶۷ جان سالم به در بردند و طی سالهای ۶۸ تا ۷۶ مخفیانه، به صورتهای مختلف دستگیر، ربوده و سربسته شدند...

جلد پنجم - یاد یاران



جواد تقوی



مهرداد کمالی



علی اصغر بیدی

شاهد شلاق و زخم و دشنه و داغ بهاران

محمد نوری نیک



محمد رضا شهیرافتخار، محمد نوری نیک و محسن میراب؛ یادگاران بیقرار بند ۱ سال ۶۰ اوین...
...محمد نوری نیک، همان که شاهد زخم و شلاق و داغ خواهرش در زندان پل رومی بود و چه سخت و سنگین تعریف می کرد.

...یادش بخیر! شبهای جشن و خنجر و تیرباران! حسین پروانه و سعید مرادی و ...

جلد چهارم - دشت جواهر

عین خودش نیست ولی یه کم شبیهشه...

نادر قلعه‌ای

اوین - مرداد ۶۷



نادر قلعه‌ای؛ جوان سپیدرویی که موهای روشن و
سبیل خرمایی داشت، آرام وارد سلول شد و بعد از
آشنایی و احوالپرسی گفت:
- شنیدم از محمدرضا سردار خبر داری!
- مگه محمدرضا رو می‌شناسی؟
- آره، با هم بودیم.
مکشی کرد، لبخندی زد و ادامه داد:
- محمدرضا شوهرخواهرمه. خواهرم خیلی نگرانشه. بی‌شرفها خیلی
اذیتش کردن.
- محمدرضا سلول سمت چپم بود. خیلی پسر ماهیه. یه‌ماه تموم داود
لشکری با آرماتور و کابل به جونش افتاد...
- شنیدم صورتش کاملاً داغون شده!
- من ندیدمش ولی میگفت یه شب وقتی داود لشکری رفت سراغش
انقدر صوتش باد کرده بود که نشناختش.
- ...یکی از بچه‌ها عکسشو کشیده بود. نمیدونم چیکارش کردم.
اگه پیدا کردم برات میارم. البته عین خودش نیست ولی یه کم
شبیهشه...

جلد چهارم - دشت جواهر



هوشنگ محمدرحیمی



مهری محمدرحیمی



سهیلا محمدرحیمی

«... کشتن؟ کدومشونو!»

هوشنگ، مهری و سهیلا محمدرحیمی

به بهانه بی به سمت سلول هوشنگ رفتم. آرام در سلول قدم می‌زد. در نگاهش لبخندی ابری و در لبخندش؛ شور و غرور و شعله‌یی می‌جوشید.

زیرچشمی نظری به اطراف انداختم. وارد شدم:
- بابا کجایی تو! از ظهر منتظرم ببینم شکارِت کنم.
عمو جلیل اومده بود؟
با همان سکوت و لبخند زیبا سرش را به پایین تکان داد.

- چه خبر!؟ چیزی بهشون نگفتن؟
با انگشت اشاره‌اش خطی روی سیبک گل‌وبش کشید.

- چی! کُشتن؟ کدومشونو!... سهیلا! مهری!
دوباره لبخندی زد و با نگاه مهربانی که سینۀ سنگین سنگ را می‌شکافت ادامه داد:
هردوشون رستگار شدن...

جلد چهارم - دشت جواهر

ماه و زیبایی بی مکان می‌میرند

آیا عبور پرنده آزادی را
از کوچه پس کوچه‌های بسته شهر دیده‌ای؟
آیا در پس نی مادران چشم به راه
خورشید را با جامه تیره سوگ نگریسته‌ای؟
آن سوی عطر سیب را تفسیر کرده‌ای؟
به جستجوی گور که هستی؟



استخوان ساقه می شود
و هر ساقه برگ دل ماست
نسیم هر چه عاشق تر است دل بیشتر می تپد
در شبنم سحری این جا موجهاست
در سوسوی شبتاب
آفتاب دوره گردیست
و در های و هوی بی صدای ما
چکاچاک نیزه ها و سینه هاست
به جستجوی گور که هستی؟!!



پس از قتل عام وحشیانه ۳۰ هزار زندانی سیاسی در
 زندانهای سراسر کشور در تابستان ۶۷، همه ساله مراسم
 یادبود آنان در محل گورهای جمعی برگزار می شود





محسن محمدباقر در صحنه‌ای از فیلم غریبه و مه

پرنده‌یی با عصا

به یاد محسن محمدباقر

هرگز پرنده‌یی با عصا ندیده بودم
 و نمی‌دانستم کسی که نمی‌رود، پرواز را می‌داند
 و رودخانه‌یی که از سنگلاخ می‌گذرد
 گامهایی از آهن دارد
 نشنیده بودم کسی به سادگی قطره شبنم کویر
 مرگ را این‌گونه تصویر کند
 و این‌گونه با نگاهی از پس پرده‌یی تاریک
 رگان عاطفه خورشید را بردرد
 دونده‌یی بر آسمان
 پرنده‌یی در زمین
 و رودی از آهن

اگر در یادواره یاران، یاد تمامی شهیدان کتاب میسر نشد، در این قسمت تلاش کرده‌ام اطلاعات مربوط به شهیدان کتاب را در یک جدول گردآوری کنم.

در این قسمت از ذکر اسامی شهیدانی که نام و مشخصات کامل آنها را ندارم و یا از شهادتشان مطمئن نیستم خودداری کرده‌ام. بی‌تردید این لیست خالی از نقص و کمبود و اشتباه، به ویژه در برخی تاریخها نیست.

... کاشفان چشمه
کاشفان فروتن شوکران
جویندگان شادی
در مجری آتشفشانها
شعبده‌بازان لبخند
در شبکلاه درد
با جاپایی ژرف‌تر از شادی
در گذرگاه پرندگان،
در برابر تندر می‌ایستند
خانه را روشن می‌کنند،
و می‌میرند.

احمد شاملو

فصل دوم: یادنامه

۱۰۳

ردیف	نام خانوادگی	نام	سن	تحصیلات شغل	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱	آذرش گرگانی	علی	۲۷	متوسطه	۱۲ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۲	آذرنگ	داود	۳۰	فوق دیپلم - معلم	مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز - پس از پایان دوره محکومیت
۳	آرمیان	محمود	۲۶	متوسطه	۱۲ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۴	آزادمنش	محمد رضا	۲۴	متوسطه - کشاورز	مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۵	آقایی	مجید	۲۶	دانشجو	آبان ۶۷	بهبهان	تیرباران
۶	ابراهیمی نژاد بلوچی	بهمن	۳۲	دیپلم	۸ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز - پس از پایان دوره محکومیت
۷	ابرنندی	محمد علی (محمد)	۶۰	تکنیسین پالایشگاه آبادان	پاییز ۶۶	گوهردشت	بر اثر عدم درمان و رسیدگی درگذشت
۸	اتراک	فرهاد	۳۱	دانشجو	۱۲ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۹	احمدی	حمید	۳۱		۱۲ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۱۰	احمدی	مهدی	۲۵	دانشجو	مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز - پس از پایان دوره محکومیت
۱۱	احمدیان	فرامرز	۳۲	دانشجو	مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۱۲	احمدیان	محمود	۴۰	لیسانس	مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۱۳	اخلاقی	سید محمد	۳۸	دیپلم - تکنیسین لکوموتیو	مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۱۴	اریابعلی تهرانی	قاسم	۲۷	دیپلم	مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۱۵	اردبیلی	مهرداد	۳۵	لیسانس - مهندس	۹ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۱۶	اردستانی	حمید رضا	۲۵	دیپلم	۱۲ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۱۷	اردکانی	جعفر	۴۰		۷ مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۱۸	ازلی	رضا	۲۸		۱۵ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	سن	تحصیلات شغل	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۹	استواری	کامبیز	۲۸	دانشجو	مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۲۰	اسفندیاری	مصطفی	۳۳	دیپلم	مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۲۱	اسکندری	غلامحسین	۳۰	دانشجو	۹ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۲۲	اسلامی عقیل آبادی	حبیب الله	۲۲	متوسطه - کارگر	۲۳ شهریور ۶۰	اوین	حلق آویز
۲۳	اسلامیان	محمد رضا	۲۷	متوسطه	مرداد ۶۷	منطقه	عملیات فروغ جاویدان
۲۴	اشتری	مهرداد	۲۸	دیپلم	۱۵ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۲۵	اشرفی	صفی قلی خان	۲۹	دیپلم	۸ بهمن ۶۷	استادیوم سرخ حصار کرج	حلق آویز در شهر در ملاعام
۲۶	اصغرزاده	فرید	۲۵		مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۲۷	افتخار جو	حسن	۳۰	متوسطه	آذر ۶۸	تهران	در راه پیوستن به ارتش توسط دادستانی ر بوده و سربینه‌ست شد
۲۸	افتخاری	مسعود	۲۳	متوسطه	۱۲ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۲۹	افشار (اژدر افشار)	علی اصغر	۳۰	دانشجو	مرداد ۶۷	تهران	تیرباران - سال ۵۹ بجرم شرکت در جبهه دستگیر شد
۳۰	افشون	زین العابدین	۲۶	متوسطه	مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۳۱	افغان	عباس	۲۷	دانشجو	۱۲ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۳۲	اقبالی نمین	نعمت الله	۳۵	لیسانس	۱۸ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۳۳	اکبریان	عبدالصاحب	۲۷	دیپلم	۶۷	بهبهان	تیرباران
۳۴	الوکی	قاسم	۲۹	دانشجو	مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۳۵	الهی	محمد علی	۳۰	دانشجوی مهندسی هواپیما	۱۵ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۳۶	الهیاری	علیرضا	۲۴	دیپلم	۱۵ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۳۷	امجدی	عبدالناصر	۲۹	دیپلم - معلم	۹ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۳۸	امیری	حمیدرضا			مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز

فصل دوم: یادنامه

۱۰۵

ردیف	نام خانوادگی	نام	سن	تحصیلات شغل	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۳۹	انتصاری تقی	فرشید	۳۵	دیپلم	مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۴۰	انصاریون	علی	۳۵	بازاری	آبان ۶۵	اوین	زیر فشار شکنجه خودکشی کرد. (از زندانیان زمان شاه)
۴۱	اوسطی	علی	۲۹	دیپلم	۹ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۴۲	ایگه‌ای	مصطفی	۳۰	دانشجو	شهریور ۶۷	اوین	حلق آویز
۴۳	بابایی	علی	۲۷	دیپلم - درجه‌دار شهربانی	مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز - پس از پایان دوره محکومیت
۴۴	بحری	حسین	۲۷		۹ مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۴۵	بخشایی	نصرالله	۲۴	سوم دبیرستان	۱۲ آبان ۶۷	اوین	حلق آویز
۴۶	بخشنده	حمید	۲۵	متوسطه - دانش آموز	مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز - پس از پایان دوره محکومیت
۴۷	برزگر	ناصر	۲۷		۱۲ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۴۸	برزاز حقیقت‌طلب	طاهر	۲۹	دانشجو	۱۲ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۴۹	بزرگ‌بشر	علی اکبر (منوچهر)	۳۰	دیپلم - کارمند بهزیستی	۲۱ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۵۰	بللیان	روشن	۳۸	فوق لیسانس - کارمند	۲۲ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۵۱	بندار	حمید	۲۵	متوسطه - دانش آموز	۸ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز - پس از پایان دوره محکومیت
۵۲	بنی‌هاشمی (همایون)	اسدالله			مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۵۳	بهرامی‌فرید	محسن	۳۵	لیسانس - مهندس	مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۵۴	بهرنگی	عبدالله			۱۵ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	سن	تحصیلات شغل	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۵۵	بهنامزاده	بهروز	۲۹	دانشجوی علم و صنعت	۱۲ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۵۶	بیداریان	بهرام (بیداری)	۲۹	دانشجو	۶ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۵۷	بیدی	علی اصغر (مهدی)	۳۰	متوسطه - طراحی چاپ	۷۵	تهران	در راه پیوستن به ارتش ربوده و سر به نیست شده است
۵۸	بیگی	هادی	۳۱	دیپلم	۶ مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۵۹	پاک‌نهاد	یدالله	۳۲	دانشجو	پائیز ۱۳۶۹	ایلام	تیرباران
۶۰	پروانه	حسین	۲۱	فوق دیپلم برق	پائیز ۱۳۶۰	اوین	تیرباران
۶۱	پروین (بهروزی)	مریم (مهری)	۲۴	دیپلم	۷ مهر ۶۱	اوین	تیرباران
۶۲	پوراقبالی	غلامرضا			پائیز ۱۳۷۰	اوین	
۶۳	پوررمضان	مجید	۲۹	دانشجو	۱۵ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۶۴	پورساحلی	عباس	۳۳	دیپلم - حسابدار	۱۸ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۶۵	پولچی	محمود (حامد)	۲۸	دیپلم - لواسترساز	مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز - پس از پایان دوره محکومیت
۶۶	تابانی (بابایی)	بهنام (مصطفی)	۲۴	دیپلم	۹ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۶۷	تاجگردون	محمود	۲۳	دانشجو	مرداد ۶۷	کرمان	حلق آویز
۶۸	تاجیک (هاشم خانی)	مرتضی (مجتبی)	۲۴	دانش آموز	۹ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۶۹	ترکمن‌نژاد تبریزی	بیژن	۳۱	متوسطه	۱۲ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۷۰	تیموری	غلامعلی	۳۱	دیپلم - شغل آزاد	بهمن ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز در ملاء عام
۷۱	تیموری	یحیی	۳۷	ابتدایی	بهمن ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز در ملاء عام
۷۲	تیموری	درویش علی	۳۲	ابتدایی	۸ بهمن ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز

یادگارهایی از شهیدان قتل عام سال ۶۷
در موزه مقاومت ایران در اشرف



ردیف	نام خانوادگی	نام	سن	تحصیلات شغل	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۷۳	ثابت رفتار	رضا	۲۷	دیپلم	مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۷۴	ثابت رفتار	مسعود	۳۰		۵ شهریور ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۷۵	جعفرزاده	ایرج	۲۵	متوسطه	۱۲ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۷۶	جعفری	ظفر	۲۷	متوسطه	۲۲ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۷۷	جلالی	خیرالله	۲۹		۹ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۷۸	جمشیدی	فرامرز	۲۴	متوسطه	۵ شهریور ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۷۹	جنگزاده	محمد	۳۵	فوق لیسانس	۱۸ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۸۰	جوان شادلو	احمد رضا			۲۵ مرداد ۶۸	سیاهکل	حلق آویز در میدان شهرت به اتهام فساد و مواد مخدر
۸۱	جوان شادلو	مصطفی	۲۶	دیپلم - کارگرمونتاژ	۲۵ مرداد ۶۹	سیاهکل	حلق آویز در میدان شهرت به اتهام مواد مخدر
۸۲	جهانبخش	ابراهیم	۳۲	دیپلم ریاضی	مرداد ۶۷	بهبهان	اعدام
۸۳	چراغی	رحمان	۲۲	متوسطه - دانش آموز	۱۸ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۸۴	چمن آرا	شهلا	۱۸	دانشجو	۱۴ مرداد ۶۰	قزوین	تیرباران
۸۵	چویدار	ابراهیم	۲۹	دیپلم	۱۴ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۸۶	چهره آزاد	ابوالفضل			مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۸۷	حاج صمدی	علیرضا	۳۲	دانشجو	۶ مرداد ۶۷	تهران	حلق آویز
۸۸	حافظی نیا	محمد علی	۲۵	متوسطه - دانش آموز	مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۸۹	حبیبی	ابراهیم	۳۲	دیپلم	۶ مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۹۰	حجازی	محمد رضا	۲۸	دیپلم - دانشجو	۹ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز - پس از پایان دوره محکومیت
۹۱	حسن پورکما	غلامرضا	۲۵	دیپلم	۱۲ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۹۲	حسنی	محمود	۲۸	دانشجوی اقتصاد	۸ مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز

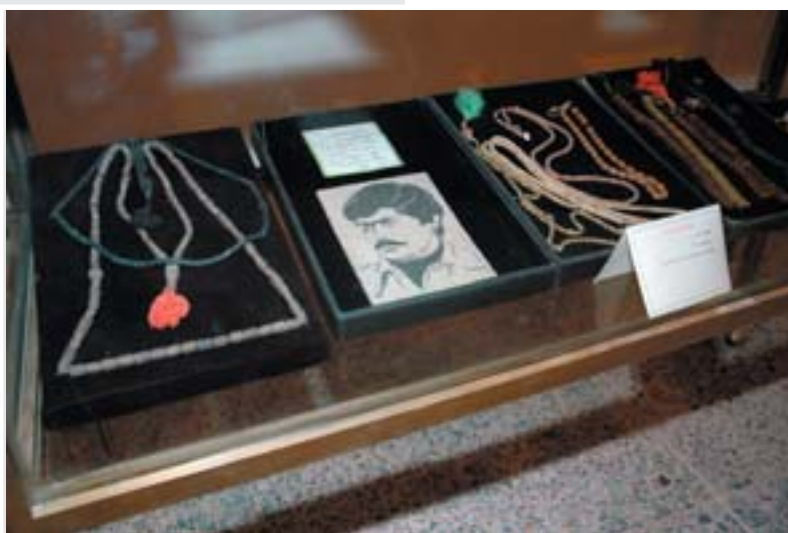
فصل دوم: یادنامه

۱۰۹

ردیف	نام خانوادگی	نام	سن	تحصیلات شغل	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۹۳	حسین خانی	داود	۲۵	متوسطه - دانش آموز	۱۵ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۹۴	حسینی	حبیب الله	۲۶		۶۷ مرداد	گوهردشت	حلق آویز - پس از پایان دوره محکومیت
۹۵	حسینی	زینت			۲ مرداد ۶۸	تهران	حلق آویز در شهر به اتهام فساد و موادمخدر
۹۶	حسینی	سیدحسن	۲۸	دیپلم	۶۷ مرداد	اوین	حلق آویز
۹۷	حسینی	علیرضا			۱۸ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۹۸	حسینی زاده	مهران	۲۶	دانشجو	۱۹ مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۹۹	حق وردی ممقانی	علی	۲۸	دیپلم	۱۲ مرداد ۶۷	اوین	تیرباران
۱۰۰	حمیدی	بهرام	۲۷		۷ مهر ۶۵	قزلحصار	به دلیل عدم رسیدگی و درمان فوت کرد
۱۰۱	حنیفه پور زیبا	داریوش	۲۶	دانش آموز	۲۲ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۱۰۲	حیدرزاده	موسی	۳۳	دانش آموز	اسفند ۷۶	منطقه	در عملیات سحر
۱۰۳	حیدری	سیدمحمد	۲۴	دانش آموز	۶۶	اوین	تیرباران
۱۰۴	خالقی زاده	محمدحسن	۳۱	دانشجو	۶۷ مرداد	گوهردشت	حلق آویز
۱۰۵	خدابخش	یزدان	۳۱		۶۷ مرداد	گوهردشت	حلق آویز مدت محکومیتش تمام شده بود
۱۰۶	خدابنده لویی	محمود	۲۵	دیپلم - شغل آزاد	پائیز ۱۳۶۹	اوین	
۱۰۷	خسروآبادی	طیبه	۲۵	دیپلم	۶۷ مرداد	اوین	حلق آویز
۱۰۸	خسروآبادی	طیبه (شهلا)	۲۱	دیپلم	۵ مهر ۶۰	اوین	تیرباران
۱۰۹	خسروآبادی	مسعود	۳۱	دیپلم	۶ مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۱۱۰	خسروآبادی	منصور	۲۷	دانش آموز	۶۷ مرداد	اوین	حلق آویز
۱۱۱	خسروی	جعفر	۳۳	لیسانس	۶۷ مرداد	گوهردشت	حلق آویز
۱۱۲	خسروی	زهرا (رؤیا)			۹ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	سن	تحصیلات شغل	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۱۳	خطیبی	حسینعلی	۳۱		۱۵ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۱۱۴	خلیلی	پرویز	۲۹	دانشجو	۹ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۱۱۵	خوانساری زاده	سید حسن	۲۹	دیپلم	مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز - پس از پایان دوره محکومیت
۱۱۶	خوش افکار	کریم	۳۰		۱۵ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۱۱۷	دار آفرین	اردشیر	۲۳	دیپلم ادبی	۲۵ شهریور ۶۳	اوین	تیرباران
۱۱۸	دار آفرین	اردکان	۲۵	متوسطه	مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۱۱۹	دار آفرین	اردلان	۲۳	دانش آموز	مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۱۲۰	دالمن	حسن	۲۴	دانش آموز	مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز - پس از پایان دوره محکومیت
۱۲۱	دانیالی	سهیل	۲۳	دانش آموز	مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۱۲۲	داودی	محمد تقی	۲۵	متوسطه	۱۵ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۱۲۳	دروی اشککی	رشید	۳۰	دیپلم	۱۲ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۱۲۴	درویش	قربانعلی			بهمن ۶۷	کرج	حلق آویز
۱۲۵	درویشی	عبدالرحمن (هانی)		دیپلم	۲۰ مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۱۲۶	دلجوی ثابت	محمد رضا	۲۳	متوسطه	۱۲ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۱۲۷	دلکش	فرامرز	۲۵	دانش آموز	۱۲ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۱۲۸	دلیری	مسعود	۲۷	دیپلم	۱۲ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۱۲۹	دهناد	هادی	۲۷	دیپلم	۱۵ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۱۳۰	ربیع زاده	ابراهیم	۲۲		۶ مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۱۳۱	رجبی	حسین	۲۸	دیپلم	مرداد ۶۷	همدان	تیرباران
۱۳۲	رجبی نژاد سیاهپوش داریوش	حسن (فرمانده داریوش)	۲۲	متوسطه	۳ اسفند ۶۳	شیراز	حلق آویز در شهر
۱۳۳	رحمتی	عبدالرحمن (سعید)	۲۷	دیپلم	مرداد ۶۸	اوین	تیرباران
۱۳۴	رحیمی	حسین	۲۹	دانش آموز	۲۰ اسفند ۶۰	اوین	تیرباران

یادگارهایی از شهیدان قتل عام سال ۶۷
در موزه مقاومت ایران در اشرف



ردیف	نام خانوادگی	نام	سن	تحصیلات شغل	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۱۳	خطیبی	حسینعلی	۳۱		۱۵ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۱۱۴	خلیلی	پرویز	۲۹	دانشجو	۹ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۱۱۵	خوانساری زاده	سید حسن	۲۹	دیپلم	مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز - پس از پایان دوره محکومیت
۱۱۶	خوش افکار	کریم	۳۰		۱۵ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۱۱۷	دار آفرین	اردشیر	۲۳	دیپلم ادبی	۲۵ شهریور ۶۳	اوین	تیرباران
۱۱۸	دار آفرین	اردکان	۲۵	متوسطه	مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۱۱۹	دار آفرین	اردلان	۲۳	دانش آموز	مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۱۲۰	دالمن	حسن	۲۴	دانش آموز	مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز - پس از پایان دوره محکومیت
۱۲۱	دانیالی	سهیل	۲۳	دانش آموز	مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۱۲۲	داودی	محمد تقی	۲۵	متوسطه	۱۵ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۱۲۳		رشید	۳۰	دیپلم	۱۲ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۱۲۴	درویش	قربانعلی			بهمن ۶۷	کرج	حلق آویز
۱۲۵	درویشی	عبدالرحمن (هانی)		دیپلم	۲۰ مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۱۲۶	دلجوی ثابت	محمد رضا	۲۳	متوسطه	۱۲ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۱۲۷	دلکش	فرامرز	۲۵	دانش آموز	۱۲ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۱۲۸	دلیری	مسعود	۲۷	دیپلم	۱۲ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۱۲۹	دهناد	هادی	۲۷	دیپلم	۱۵ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۱۳۰	ربیع زاده	ابراهیم	۲۲		۶ مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۱۳۱	رجبی	حسین	۲۸	دیپلم	مرداد ۶۷	همدان	تیرباران
۱۳۲	رجبی نژاد سیاهپوش داریوش	حسن (فرمانده داریوش)	۲۲	متوسطه	۳ اسفند ۶۳	شیراز	حلق آویز در شهر
۱۳۳	رحمتی	عبدالرحمن (سعید)	۲۷	دیپلم	مرداد ۶۸	اوین	تیرباران
۱۳۴	رحیمی	حسین	۲۹	دانش آموز	۲۰ اسفند ۶۰	اوین	تیرباران

فصل دوم: یادنامه

۱۱۳

ردیف	نام خانوادگی	نام	سن	تحصیلات شغل	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۳۵	رزاقی	احمد (محسن)	۲۴	دیپلم	مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۱۳۶	رزاقی	مهشید (حسین)	۳۴		۸ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز- پس از پایان دوره محکومیت
۱۳۷	رسولی نژاد	سعید		دانشجو	مرداد ۶۷		حلق آویز
۱۳۸	رشیدی	غلامحسین	۳۴	دکتر	۱۳۶۲	اوین	تیرباران
۱۳۹	رشیدیان	غلامحسین	۲۷	دیپلم	آذر ۶۷	اهواز	تیرباران
۱۴۰	رضاخانی	اصغر			۱۸ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۱۴۱	رضایی	عباس	۲۹	دیپلم	مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۱۴۲	رضایی چهرمی	منوچهر	۲۷	دیپلم	مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۱۴۳	رضوانی	علیرضا	۲۸	دیپلم	۸ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۱۴۴	رضوانی	ناصر	۲۰	دیپلم - سرباز وظیفه	۹ مهر ۶۰	تهران	زجر کش
۱۴۵	رضوانی	ناصر	۲۸	دیپلم	مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز- پس از پایان دوره محکومیت
۱۴۶	رفیع نقدی	محمد	۳۰	دانشجو	مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۱۴۷	رمضان لو	سعید	۲۷		۱۲ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۱۴۸	رنجبرشوره دل	صمد	۲۶	دیپلم	مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۱۴۹	ریاضی	حمید	۳۳	دیپلم	۸ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۱۵۰	زادرمضان	علی	۲۲	متوسطه	۸ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۱۵۱	زاهد	غلامرضا	۲۹	فوق دیپلم	۶۷	منطقه	عملیات فروغ جاویدان
۱۵۲	زرین قلم	ناصر	۳۰	دیپلم	۱۲ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۱۵۳	زکی	محمود (بهرام)	۲۸	دیپلم	۱۲ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۱۵۴	زند	رضا	۲۹	دانشجوی برق	۹ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۱۵۵	سالمی	سعید	۲۳	متوسطه	مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	سن	تحصیلات شغل	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۵۶	سالیانی	حبیب‌الله (مجید)	۲۸	دانشجو	شهریور ۶۷	اوین	حلق آویز - مارکسیست
۱۵۷	سبحانی	حسین	۲۴	دانش آموز	۹ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۱۵۸	سبحانی	سید محسن			مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز - پس از پایان دوره محکومیت
۱۵۹	سپاسی	علیرضا	۲۵	دانشجو	۱۲ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۱۶۰	ستارزاد	سید اسدالله	۲۳	متوسطه	۱۵ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۱۶۱	سرابی	سید مجتبی	۱۹	دانش آموز	مهر ۶۰	قائم شهر یا بابل	تیرباران
۱۶۲	سرابی	سید مرتضی (محسن)	۲۱	متوسطه	آذر ۶۰	اوین یا فوجان	درگیری
۱۶۳	سرادار رشتی	محمد رضا	۲۸	متوسطه	مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۱۶۴	سرکرده	حجت			۸ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۱۶۵	سروری	مجید	۳۰	دیپلم	آبان ۶۷	بهبهان	تیرباران
۱۶۶	سروری	ناصر			مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۱۶۷	سعیدی	عبدالرضا			۹ مرداد ۶۸	شیراز	حلق آویز در شهر به اتهام مواد مخدر
۱۶۸	سعیدی	محمود رضا			۹ مرداد ۶۸	شیراز	حلق آویز در شهر به اتهام مواد مخدر
۱۶۹	سکوتی	معبود	۲۹	دیپلم	۸ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۱۷۰	سگوند	جواد	۲۳	دانش آموز	۶ مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۱۷۱	سلاجقه	بهرام	۲۸	متوسطه	مرداد ۶۷	اوین	تیرباران
۱۷۲	سلطانی	علی آقا	۳۲	فوق دیپلم	۲۵ مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۱۷۳	سلیمانی	آذر (صدیقه)	۲۴	دیپلم	مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۱۷۴	سلیمانی	حسن		متوسطه	مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۱۷۵	سلیمانی	حمید رضا	۲۰	متوسطه	۲۴ فروردین ۶۱	دوشان سنندج	قطع دست و پا و آتش زدن جلوی خانواده اش

یادگارهایی از شهیدان قتل عام سال ۶۷
در موزه مقاومت ایران در اشرف



اسامی شهیدان و اطلاعات زندانیان مجاهد خلق که توسط زندانیان مجاهد در داخل
روبالشی نوشته شده بود، هنگام ملاقات با خانواده‌ها و توسط آنان از زندان خارج شده و
به دست سازمان رسید.

ردیف	نام خانوادگی	نام	سن	تحصیلات شغل	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۷۶	سلیمانی	یعقوب	۲۶	دانش آموز	۸ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۱۷۷	سلیمیان	محمد رضا	۱۹	دیپلم	پاییز ۶۰	اوین	تیرباران
۱۷۸	سماواتی	محمد		دانشجوی الهیات	۶۸ مرداد	همدان	حلق آویز در شهر به اتهام مواد مخدر
۱۷۹	سمندر	سید محمود	۲۷	متوسطه	۶۷ مرداد	اوین	حلق آویز
۱۸۰	سیار	حسن	۲۰	دیپلم - کارگر	پاییز ۶۰	اوین	تیرباران
۱۸۱	سیار	علی	۱۶	متوسطه	۱۳۶۰	اوین	تیرباران
۱۸۲	سیار دوست	رحیم	۲۸	دانشجو	۱۵ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۱۸۳	سیاه منصوری	دکتر صدرالله	۳۹	دکتر	۸ بهمن ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز در شهر به اتهام فساد و اعتیاد
۱۸۴	سیداحمدی قوشچی	سید محمد	۲۸	متوسطه	۱۲ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۱۸۵	سیداحمدی قوشچی	سید محسن	۳۰	دیپلم	۶۷ مرداد	گوهر دشت	حلق آویز
۱۸۶	سیفان بابایی	قاسم	۳۵	لیسانس	۱۵ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۱۸۷	شاگری	اکبر	۳۲	دیپلم - کارمند بانک	۱۲ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۱۸۸	شاه حسینی	مجید			۱۵ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۱۸۹	شاه مغنی	بهروز	۲۴	دانش آموز	۱۸ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۱۹۰	شاه بخشی	شهرام	۲۷		۶۷ مرداد	گوهر دشت	حلق آویز - پس از پایان دوره محکومیت
۱۹۱	شبهه‌ای	حمید	۲۵	دیپلم	۶۷ مرداد	اوین	حلق آویز
۱۹۲	شرتی	احمد (باقر)	۳۴	فوق دیپلم - دبیر هنرستان	۸ فروردین ۶۷	منطقه	عملیات آفتاب
۱۹۳	شریف چورابچی	نسرین	۲۸	دیپلم	اسفند ۶۴	اوین	زیر شکنجه شهید شد
۱۹۴	شریفی	پرویز	۲۹	دانشجوی برق	۱۶ مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز

فصل دوم: یادنامه

۱۱۷

ردیف	نام خانوادگی	نام	سن	تحصیلات شغل	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۹۵	شریفی	حسین	۲۵	دیپلم	۸ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۱۹۶	شعبانی	عبدالجبار	۲۳	متوسطه	مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۱۹۷	شلالوند	حمزه (سید)	۳۳	متوسطه	مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۱۹۸	شمس	شاهرخ			خرداد ۶۸	همدان - اسدآباد	زندانی زمان شاه، حلق آویز در شهر به اتهام مواد مخدر
۱۹۹	شمس	محسن	۲۵	دانشجو		اوین	تیرباران
۲۰۰	شهرویی	اسماعیل (طهماسب)	۲۲	دیپلم - کشاورز	شهریور ۶۲	اوین	تیرباران
۲۰۱	شهیر افتخار	محمد رضا	۲۸	دانشجو	۱۲ مرداد ۶۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۰۲	شیخیان	صالح		متوسطه	مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۲۰۳	شیری	محسن	۲۸	دانشجو	۱۲ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۲۰۴	شیرین بخش آبکناری	اردشیر	۲۳	دانش آموز	۸ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۲۰۵	صابر بچه میر	ناصر			۱۸ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۲۰۶	صابری لیف شاگردی	هادی	۲۶	متوسطه	۸ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۲۰۷	صادق زاده اردبیلی	محسن	۲۷	دانشجو	مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۲۰۸	صادق نژاد	محسن (حسین)	۲۸	دانشجو	مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۲۰۹	صادقی	محمد	۳۵	دیپلم	مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۲۱۰	صادقی تیرآبادی	حیدر	۲۵	دانش آموز	۱۲ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۲۱۱	صارمی	فیروز	۶۰		اسفند ۶۷	تبریز	حلق آویز در ملأعام
۲۱۲	صالحی	علی	۲۷	دیپلم	۹ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۲۱۳	صالحی راد	عبدالحسین	۳۰		مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۲۱۴	صباغیان خامنه	منصور	۲۵	دیپلم	مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	سن	تحصیلات شغل	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۱۵	صمدزاده	مهران	۲۳	متوسطه	۹ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز - پس از پایان دوره محکومیت
۲۱۶	صنعت فر	کاظم	۲۵	دیپلم	۹ مرداد ۶۷	گوهر دشت	تیرباران
۲۱۷	صوفی آبادی	محمد رضا	۲۸	دیپلم	۶۷ مرداد	اوین	حلق آویز
۲۱۸	صولتی دهکردی	همایون	۲۹	دانشجو	۶۷ مرداد		حلق آویز - پس از پایان دوره محکومیت
۲۱۹	طالقانی	مجید	۲۸	دیپلم	شهریور ۶۷	اوین	حلق آویز
۲۲۰	طاهر جویان	سید علی	۲۵		۲۲ تیر ۶۶	تهران	در اعتراض به بی گناهی خود، اقدام به خودسوزی کرد
۲۲۱	طاهری کدخدا	جواد	۲۶	متوسطه	۶۷ مرداد	گوهر دشت	حلق آویز - پس از پایان دوره محکومیت
۲۲۲	طاهریان	حمید رضا	۲۴	متوسطه - دانش آموز	۱۲ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۲۲۳	طیبی نژاد	(دکتر)	۵۵	دکتر	اسفند ۶۷	تبریز	حلق آویز در ملاء عام
۲۲۴	طرخورانی	حسن	۲۹	دیپلم	۶۷ مرداد	گوهر دشت	حلق آویز - پس از پایان دوره محکومیت
۲۲۵	طلوع صفت	مسعود	۲۸	متوسط	۶۷ مرداد	گوهر دشت	حلق آویز
۲۲۶	طوبایی	سیامک	۲۶	متوسطه	۶۸	اوین	حلق آویز
۲۲۷	طیبی	اسدالله	۳۷	دانشجو	۱۵ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۲۲۸	عاقلی	رحیم	۳۰	دیپلم - کارمند بانک	۶۷ مرداد	گوهر دشت	حلق آویز
۲۲۹	عباسی	حسین (بهمن)	۳۰	دیپلم	۶۷ مرداد	گوهر دشت	حلق آویز
۲۳۰	عباسی	محمد رضا	۲۹	دیپلم - شغل آزاد	۱۲ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۲۳۱	عبدالحسینی روزبهرانی	محسن	۲۴		۱۲ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۲۳۲	عبداللهی کلایه	ابوالحسن (مجید)	۲۳	دیپلم	۵ مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز

یادگارهایی از شهیدان قتل عام سال ۶۷
در موزه مقاومت ایران در اشرف



ردیف	نام خانوادگی	نام	سن	تحصیلات شغل	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۳۳	عبداللهی کلایه	امیر	۲۲	دیپلم	۵ مرداد ۶۷	اوين	حلق آویز
۲۳۴	عبدالوهاب	حسین	۳۶	دیپلم - کارمند هوایمایی	۱۲ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۲۳۵	عزیزی	هادی	۲۷	دیپلم - سرباز	۱۵ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۲۳۶	عزیزی	محمد صادق	۲۷	دیپلم - کارگر	مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۲۳۷	عسگر خانی	مجتبی	۲۵	متوسطه - دانش آموز	مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۲۳۸	علائینی	علی اکبر	۳۰	دیپلم	۲۸ خرداد ۶۸	تهران	حلق آویز در شهر به اتهام قاچاقچی
۲۳۹	علایی خستو	مسعود	۲۵	متوسطه	۱۰ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز - پس از پایان دوره محکومیت
۲۴۰	علیرضایا	محمد رضا	۲۵	متوسطه	۶ مرداد ۶۷	اوين	حلق آویز
۲۴۱	علیزاده	سارا			۱۵ مرداد ۶۸	تهران	حلق آویز در شهر به اتهام فساد و مواد مخدر
۲۴۲	عیوضی	علیرضا	۲۸	دیپلم	مرداد ۶۷	اوين	حلق آویز
۲۴۳	غضنفریور مقدم	علیرضا	۲۷	دانشجو	۹ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۲۴۴	غفاری سرابی	علی	۳۰	دیپلم	مرداد ۶۷	منطقه	عملیات فروغ جاویدان
۲۴۵	غفاری سرابی	مجتبی	۲۶	دیپلم	۳۰ خرداد ۶۷		عملیات چلچراغ
۲۴۶	غفاریان	سعید	۲۷		۲۳ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۲۴۷	غلامی	هیبت الله	۳۰	ابتدایی - خیاط	مرداد ۶۷	منطقه	عملیات فروغ جاویدان
۲۴۸	غیاثوند	سیف الله		دکتر - دکتر سرگرد	شهریور ۶۷	اوين	حلق آویز - مارکسیست
۲۴۹	غیوری	ابراهیم			۹ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۲۵۰	فاتحی سیاه اسطلخی	طاهر	۲۹	دیپلم	۸ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز

فصل دوم: یادنامه

۱۲۱

ردیف	نام خانوادگی	نام	سن	تحصیلات شغل	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۵۱	فارسی	حسن	۲۶	متوسطه	۷ مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۲۵۲	فتح زنجانی	بهزاد	۲۷		۱۲ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۲۵۳	فتحعلی آشتیانی	مهدی	۲۴	دیپلم	۱۵ مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۲۵۴	فخار	حسن	۲۸	دانشجو	۱۲ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۲۵۵	فدایی	ابراهیم	۲۸	دیپلم	مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۲۵۶	فرجاد	محمد (مسعود)	۳۲	دانشجو	مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۲۵۷	فرجاد	مهرداد			شهریور ۶۷	اوین	حلق آویز - مارکسیست
۲۵۸	فرجی اسکندرانی	محمود	۲۴	متوسطه	مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز - پس از پایان دوره محکومیت
۲۵۹	فرخنده	عبدالرزاق (رزاق)	۲۲	متوسطه - کشاورز	۶۴	بندرگز	انتحار بر اثر فشار ناشی از بیماری روانی
۲۶۰	فردسعیدی	سیدعلی (عموعلی)	۴۵		۶ مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۲۶۱	فرمانی	محمد	۲۶	دیپلم	۱۸ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۲۶۲	فروتین	عطا			مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۲۶۳	فروغی	زهرا (فاطمه)			۶۰	شیراز	زنده به گور
۲۶۴	فرهانی	فرامرز	۳۳		۱۵ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۲۶۵	فریدونی	مهدی	۲۷	ابتدایی	۲۱ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۲۶۶	فغفور مغربی	محسن (دکتر)	۳۴	دانشجو	۸ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۲۶۷	فلاح تهیدست	رضا	۲۹	دیپلم	مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۲۶۸	فلاح روشن قلب	مسعود	۳۰	دیپلم	۸ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۲۶۹	فلاحپور	بهروز (رضا)	۱۹	دانش آموز	پائیز ۱۳۶۰	اوین	تیرباران
۲۷۰	فلانیک	رضا	۲۹	تکنیسین برق	۱۲ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	سن	تحصیلات شغل	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۷۱	فناپی	مهرداد	۲۶	دیپلم	۱۵ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۲۷۲	فیضی	شهریار	۲۹	دانشجو	۱۲ مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۲۷۳	قاسمی	رامین	۲۶	دیپلم	۹ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۲۷۴	قاضی	اسماعیل	۲۴		شهریور ۶۷	شیراز - عادل آباد	حلق آویز - پس از پایان دوره محکومیت
۲۷۵	فریخی	مسححا (سید مسیح)	۲۷	متوسطه	۱۸ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۲۷۶	قلعه‌ای	نادر	۳۴	دیپلم	مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۲۷۷	قندهاری علویچه	منوچهر	۲۹	دیپلم	مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۲۷۸	قهرمانی	منصور	۳۳		۹ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۲۷۹	قهی تقوی	جواد	۳۳	دیپلم		اوین	حلق آویز - ۱۹ شهریور ۶۸ از زندانی فرار کرده و دوباره دستگیر شد
۲۸۰	کازرونی	محمد رضا		دیپلم	مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۲۸۱	کباری	مسعود	۲۷	دانشجو	۹ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۲۸۲	کرامتی	محمد	۳۵	لیسانس	۱۸ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۲۸۳	کردجری	محمد اسماعیل (بهزاد)	۳۲	فوق دیپلم - کارمند	مرداد ۶۷	ساری	تیرباران
۲۸۴	کرکوتی	حمیدرضا	۲۶	دانشجو	مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۲۸۵	کریمی مهابادی	بوذرجمهر	۲۵	متوسطه	مرداد ۶۷	تبریز	اعدام
۲۸۶	کریم خواه	موسی	۲۷		۹ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۲۸۷	کریم نژاد	محسن	۲۹	دانشجو	۸ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۲۸۸	کریمی	امیر حسین	۲۸	متوسطه	۹ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۲۸۹	کریمی	صادق	۳۰	دیپلم	۸ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز

فصل دوم: یادنامه

۱۲۳

ردیف	نام خانوادگی	نام	سن	تحصیلات شغل	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۹۰	کریمی	محمد رضا	۲۹	متوسطه	مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۲۹۱	کشاورز	بیژن	۲۴	متوسطه	۹ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۲۹۲	کعبی	جابر	۲۷	دیپلم	۶۷	اهواز	تیرباران - سال ۵۹ به جرم شرکت در جبهه دستگیر شد
۲۹۳	کلاتری	اردشیر	۳۰	دیپلم	مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز - سال ۵۹ به جرم شرکت در جبهه دستگیر شد
۲۹۴	کمالی	مهراد	۳۵	دانشجو - شغل آزاد	۷۵	تهران	در راه پیوستن به ارتش آزاد بیخوش شده و سر به نیست شد
۲۹۵	کهندانی	علی اصغر	۲۵	دیپلم	۲۵ مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۲۹۶	کی نژاد	داریوش	۳۱	لیسانس	مرداد ۶۷	گوهردشت	(زرتشتی) حلق آویز - پس از پایان دوره محکومیت
۲۹۷	کیا کجوری	غلامرضا	۲۶	متوسطه	۲۳ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۲۹۸	گرانمایه	فرزاد	۲۵		۳۱ شهریور ۶۶	مهران	عملیات
۲۹۹	گر جی	احمد	۳۰	دیپلم	۱۵ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۳۰۰	گرگانی	سعید	۲۸	دانشجو	۵ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۳۰۱	گلزاده غفوری	مریم	۲۸	دانشجو	۶ مرداد ۶۷	اوین	تیرباران
۳۰۲	گودرزی	فاطمه	۱۶	دانش آموز	۲۷ شهریور ۶۰	اوین	تیرباران
۳۰۳	لاجوردی	حمیدرضا	۳۴	دیپلم	مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۳۰۴	لاچین پور	محمد رضا	۲۲	متوسطه - دانش آموز	مهر ۶۰	اوین	تیرباران
۳۰۵	لایقی	جلال	۲۸	دیپلم	۱۲ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۳۰۶	لسانی	نادر	۲۸	متوسطه	۸ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز - پس از پایان دوره محکومیت
۳۰۷	لشکری	ایرج	۳۱	دانشجو	۱۲ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	سن	تحصیلات شغل	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۳۰۸	لطفی	مازیار (امین)	۲۱	دانش آموز - متوسطه	۲۹ فروردین ۶۶	اوین	تیرباران
۳۰۹	مبینی کشه	مهدی	۲۴	دانش آموز - متوسطه	مرداد ۶۷	گوهردشت	تیرباران
۳۱۰	مجدآبادی	بهروز	۳۲	دیپلم	۲۶ اسفند ۷۲	منطقه	توسط نفوذی
۳۱۱	مجدآبادی	بهنام	۲۸	چهارم متوسطه	پائیز ۱۳۶۹	اوین	تیرباران
۳۱۲	مجیدی	محمد رضا (جاوید)	۲۳	سوم متوسطه	مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۳۱۳	محب علی	قاسم	۲۸	متوسطه	۱۲ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۳۱۴	محبوبی	حسن	۲۵	متوسطه - دانش آموز	مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۳۱۵	محمد نژاد	هادی	۲۹	دانشجو	۱۸ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۳۱۶	محمد رحیمی	سهیلا	۲۳	متوسطه	مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۳۱۷	محمد رحیمی	فرنگیس (مهری)	۳۰	متوسطه	مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۳۱۸	محمد رحیمی	هوشنگ	۳۱	دانشجوی معماری	۷۱	اوین	ربوده و سر به نیست شد
۳۱۹	محمد باقر	محسن	۲۵		۱۵ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز (فلج مادرزاد)
۳۲۰	محمد خواه	حسین		دانشجو	مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۳۲۱	محمدی	کیوان	۲۱		۲ بهمن ۶۱	اوین	تیرباران
۳۲۲	محمدی ارژنگی	ابولقاسم	۴۷	فوق لیسانس - موزیسین	۲۵ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۳۲۳	محمدی خیازان	اصغر	۲۴	دیپلم	۹ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۳۲۴	محمدی محب	مصطفی	۳۷		۱۵ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۳۲۵	محمودی فرد	احد (عبدالاحد)	۲۷	تهران	۱۲ مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز

فصل دوم: یادنامه

۱۲۵

ردیف	نام خانوادگی	نام	سن	تحصیلات شغل	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۳۲۶	مرادی	سعید	۱۸	دانش آموز	۲۰ مهر ۶۰	اوین	تیرباران
۳۲۷	مرتضوی	سیدحسین	۳۱	دیپلم	مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۳۲۸	مردفر	سلیمان (مصطفی)	۳۱	دیپلم	مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۳۲۹	مروج	سیدمحمد	۲۷		مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۳۳۰	مسجدی	اصغر	۳۰	دانشجو	۹ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۳۳۱	مشاط	محمد	۲۹	دیپلم	۶ مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۳۳۲	مشتاقی	محمود	۳۰	دیپلم	مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۳۳۳	مشرف	مجید	۲۵	متوسطه	۱۸ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۳۳۴	مشهدی علی خراط	احمد	۳۳	دانشجو	مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز- پس از پایان دوره محکومیت
۳۳۵	مشهدی قاسم	اکبر	۲۶	دیپلم	مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۳۳۶	مشهدی ابراهیم	غلامحسین	۲۹	دیپلم	۱۵ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۳۳۷	مصطفوی خوبی	رحیم		دکتر	مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۳۳۸	مصطفی	میرزایی	۱۹	دانش آموز	۲۰ مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۳۳۹	مصیب پور	جعفر	۲۶	دیپلم	۱۸ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۳۴۰	مطهری	احمد		دیپلم	۷۰	تهران	روده و سربه نیست شد
۳۴۱	معروف خانی	مجید	۲۷	دیپلم	۹ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۳۴۲	معمولی کارگر	محمد	۲۵	دیپلم	مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۳۴۳	معیری	حمیدرضا	۲۳	سوم متوسطه	مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۳۴۴	مفخم	مجید	۲۵	دانش آموز	مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز- پس از پایان دوره محکومیت
۳۴۵	مقبلی	مسعود	۲۶	دیپلم	مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۳۴۶	ملا عبدالحسینی	علی اکبر	۳۵	لیسانس	۱۲ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۳۴۷	ملا عبدالحسینی	مرتضی	۲۹	دانشجو	مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	سن	تحصیلات شغل	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۳۴۸	ملکی انارکی	سعید	۲۹	دیپلم	۲۳ مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۳۴۹	ملکی انارکی	مجید	۲۵	دانش آموز	۶۷	اوین	حلق آویز
۳۵۰	منصوری	ناصر	۲۸	دانشجو	۱۵ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۳۵۱	موسی پور	بهمن	۳۱	دانشجو	۱۲ مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز - سال ۵۹ به جرم شرکت در جبهه دستگیر شد
۳۵۲	مهاجر	محمد رضا	۳۲	دیپلم	۱۵ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز - پس از پایان دوره محکومیت
۳۵۳	مهاجر لیوانی	قدرت الله	۳۰	متوسطه	۶۷	منطقه	عملیات فروغ جاویدان
۳۵۴	مهدوی	مجید	۳۵	دانشجو	۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۳۵۵	مهدوی	عبدالمجید	۳۵	دانشجو	۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۳۵۶	مهدوی آبکناری	محسن	۲۷	دیپلم	۱۳ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۳۵۷	مهدیزاده	علیرضا	۲۷	دیپلم	۱۲ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۳۵۸	میر آبزاده	محسن	۲۶	دانشجو	۶۷	اوین	حلق آویز
۳۵۹	میر جعفری	فرشاد	۲۸	دانشجو	۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۳۶۰	میرزایی	احمد			۶۷	اوین	حلق آویز
۳۶۱	میرزایی	حسین	۳۳	دانشجو	۲۴ مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۳۶۲	میر محمدی	سید عقیل	۳۴	دانشجو	۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۳۶۳	میر محمدی	مهدی	۳۷	دانشجو	۱۲ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۳۶۴	میر معصومی	رضا	۲۶	متوسطه	۱۰ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۳۶۵	میر هادی	کیومرث	۲۵	چهارم متوسطه	۱۸ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۳۶۶	میمنت	محمود	۲۸	دانشجو	۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۳۶۷	ناصری	مسعود	۳۰	دیپلم	۱۵ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۳۶۸	ناظری	جواد	۲۵	دیپلم	۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۳۶۹	ناظری	منوچهر	۲۹	دیپلم	۱۲ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز

فصل دوم: یادنامه

۱۲۷

ردیف	نام خانوادگی	نام	سن	تحصیلات شغل	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۳۷۰	ناظم البکا	اسکندر	۲۸	متوسطه	مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۳۷۱	ناظمی	روح الله		لیسانس فیزیک - دبیر فیزیک	۲۹ آذر ۶۰	کرمانشاه	زجر کش
۳۷۲	نامدار	علی اشرف	۳۳	لیسانس	مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۳۷۳	نامدار ملایری	حسین	۳۳	لیسانس	مرداد ۶۷	اراک	تیرباران
۳۷۴	نجاتی کتمجانی	حسین	۲۹	دیپلم	۷ مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۳۷۵	نصاری	کاوه	۲۵	متوسطه	۲۲ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۳۷۶	نصرتی	فرزین	۳۳	دکتر	۹ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۳۷۷	نصیری	کرامت			۶ بهمن ۷۲	شیراز	حلق آویز در شهر به اتهام مواد مخدر
۳۷۸	نصیری	نعمت			۶ بهمن ۷۲	شیراز	حلق آویز در شهر به اتهام مواد مخدر
۳۷۹	نصیری	هدایت			۱۶ اسفند ۷۳	شیراز	حلق آویز در شهر به اتهام مواد مخدر
۳۸۰	نعلبندی	احمد	۲۷	دیپلم	۱۸ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۳۸۱	نعمتی	قنبر	۲۸	دیپلم	۲۵ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۳۸۲	نعمتی عرب	محمدرضا	۲۹	دانشجو	مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۳۸۳	نعمتی ورکی	فرشید (ابوالفضل)	۲۴	دانش آموز	مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۳۸۴	نوایی	عباس	۳۷	آزاد	۷۵	تهران	ربوده و سربه نیست شد
۳۸۵	نورامین	احمد رضا	۲۶	دیپلم	۱۲ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۳۸۶	نور محمدی	زید الله	۲۵	دیپلم	مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۳۸۷	نوروزی	عبدالله (محراب)	۲۸	متوسطه	۲۹ خرداد ۶۷	منطقه	عملیات چلچراغ
۳۸۸	نوری	عادل	۲۸	دیپلم	۲۵ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز
۳۸۹	نوری	قدرت الله	۲۹	دیپلم	۱۸ مرداد ۶۷	گوهردشت	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	سن	تحصیلات شغل	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۳۹۰	نوری نیک	محمد	۳۰	عکاس	۱۸ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۳۹۱	نوع پرور	محمد	۲۷		۱۵ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۳۹۲	نیاکان	حسین	۲۵	متوسطه - دانش آموز	۲۲ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۳۹۳	نیک بین	محمد علی	۲۶	دانش آموز	مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۳۹۴	نیک پور فرخ	همایون	۲۹	دانشجو	مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز - پس از پایان دوره محکومیت
۳۹۵	نیکو	حسین	۲۵	دانش آموز	مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۳۹۶	وثوق آبکناری	حمید		دانشجو	مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۳۹۷	وثوقیان	محمد مهدی	۲۹	دانشجو	مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۳۹۸	ورزش نما	سیاوش	۳۴	متوسطه	۱۳۷۵	تهران	ریخته و سربسته شد
۳۹۹	وزیران ثانی	محمد	۳۴	دانشجو	۷ مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۴۰۰	وزیری	علیرضا	۳۱	فوق دیپلم - دبیر دبیرستان	آبان ۶۷	سمنان	تیرباران
۴۰۱	وزیری	محمد رضا	۲۴	فوق دیپلم	۴ اسفند ۶۳	شیراز	حلق آویز در شهر
۴۰۲	وزیری فر (رضا عرب)	عبدالرضا (رضا عرب)	۲۶	دانشجوی مهندسی خاک شناسی	۷ شهریور ۶۳	گوهر دشت	زیر شکنجه
۴۰۳	وزین	محمد محسن	۳۴	لیسانس	۵ شهریور ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۴۰۴	وهاب زاده	احمد علی	۲۳	دانش آموز	۷ مرداد ۶۷	اوین	حلق آویز
۴۰۵	هاشمی	سید جعفر (طاهر)	۲۶		۸ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۴۰۶	هداوند میرزایی	روح الله	۲۵	متوسطه	۱۵ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۴۰۷	همتی	حمید رضا	۲۷	دیپلم	مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۴۰۸	هویدا	مهران	۲۵	دانش آموز	۹ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۴۰۹	یزدی	مرتضی	۲۶	متوسطه - دانش آموز	مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز
۴۱۰	یگانه جاهد	عباس	۳۰	لیسانس	۱۸ مرداد ۶۷	گوهر دشت	حلق آویز